

حیی - حاضری

مجموعه الواح مبارکه حضرت عبدالبہاء مخصوص
جملات تذکر

تدوین کنندہ لجنہ محافل تذکر

سال ۱۱۶ بدیع

P. 112
65

مؤسسه مطبوعات امری

شمارہ ۸

هوالله (☆)

ای متوجه‌الی الله دیده بملکوت غیب‌ابهی بازکن و
 باین مناجات آغاز نیاز کن که ای مهربان تو مستر کن و
 پیوسته خطا از ما عطا از تو جفا از ما وفا از تو گناه از ما پناه
 از تو بیماری از ما شفا از تو پیوسته و بیامرز وفا کن و پناه ده
 و شفا بخش . ع ع

هوالله

ای پروردگار آمرزگاری وای کردگار بزرگواری پسر باران
 مشتاق را بهره‌ئی از اشراق ده و عشاق روی خویش را -
 پرتوی از دلبر آفاق بخش آوارگان بادیه هجرانرا بحریم
 وصال در آرزو و گمشدگان صحرای فراق را محرم حرم وصال
 کن عاشقان را از حرمان نجات ده و آشفته‌گان را در بنم قریب
 سر و سامان بخش صامتان را ناطق کن و قاطعان را امیدوار
 فرما بیگانگان را آشنا کن و محرومانرا محرم راز فرما مخموران
 را بر افروز و منجمدان را بنار محبت بسوز طریق حسدی
 بنما و ابواب ملکوت ابهی بکشا بنیان حسد و بغضا برانداز
 ایوان محبت و وفا بر افراز و بیچارگان را چاره سازای دلبر
 مهربان هر بینوائی سرگشته کوی تو و هر سوخته دلی تشنه
 جوی تو و جهانیان هر چند غافلند ولی بجان در گفتگوی تو
 ندانند و شناسند و چونند و نیویند ولی مستحق الطافند

و سزاوار عنایت و اعطاف ای کریم نظر به استعداد هر
سقیم مفرما بفضل عمیم معامله کن و بنور مبین هدایت فرما
یاران خویش را یاوری کن و عاشقان ملکوت جمال را بشارت
وصال ده و دردمندان عشق را درمان دل و جان بخش هر
یک را بر خدمت آستانات موفق کن و در زمره راستان درآراز
دوستان راستان کن تویی مقتدر و توانا و تویی بخشنده و
درخشنده و تابان • ع ع

حواله

ای خداوند مهربان ما که کاریم و تو آمرزگار ما تبه کاریم
و تو عفو غفار هر چند موج گنه اوج گرفته است ولی بحفو و
غفرانت محتمدیم و هر چند سیل عصیان در نهایت طغیان
است ولی ببخشش و احسانت متوسلیم ای خدای پر عطایا
خطا پیوسته دریای رحمت بجوش آور و جام مغفرت بنوشان
هر چند ظلمت ذنوب شدید است ولی مه تابان مغفرت بر
منیرای خداوند این مستمند را در ایوان بلند جای ده
و ارجمند فرما و در فلك غفران اختر تابان کن و در سایه
درخت امید مسکن و ماوی بخش تویی غفور و توانا • ع ع

حواله

یا ک یزدانا کل گنه کاریم و تو آمرزگار جمیع جامع عیوبیم
و تو کاشف کرب گناه این عاصیان را در لوح محفوظ ثبت

مفرما و ازرق منشور محو کن نظر باستحقاق و استعداد مفرما
بآنچه شایان آستان رحمانیت است معامله فرما غفران صفت
جلیل است و عفو و صفح از اعظم نصوت آن خداوند مجید
پس گناه این بیچارگان را ببخش و از قصور این عاصیان در گذر
ذنوب این عبد اعظم ذنوب و گناه این بی پناه بزرگتر از کوه
پر شکوه اول قصور این بی سرو سامان را ببخش پس گناه هر
عاصی نادان تویی بخشنده و مهربان و تویی آمرزنده و
مستعان • ع ع

حواله

پروردگارا آمرزگار این بندگان را پناه تویی واقف اسرار
و آگاه تویی جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ما
گنه کاریم و تو غافر الذنوب و رحیم و رحمن پروردگارا نظر
بقصور ما منما بفضل و موهبت خویش معامله کن خطاء ما
بسیار است ولی بحر رحمت تویی بایان عجز ما بسیار است
ولکن تائید و توفیق تو آشکار پس تائید ده و توفیق بخش و
ما را بآنچه سزاوار درگاه تو است موفق نما دلها را روشن
کن و چشمهارا بینا نما و گوشهارا شنوا کن مردگان را زنده
فرما و در رمضان را شفا بخش فقیران را غنی نما و خائفان را
امیت بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت
روشن کن تویی مقتدر تویی توانا تویی کریم تویی رحمن و

هو العفو الغفور

ای خداوند فضل و داد خدادار این جهان بنیانی بنیاد
 نهاد متین و رزین تا ابد الابد باقی و برقرار پایه و اساس
 آن ایمان و ایقان و عرفان و عبودیت آستان پس گناه ببخش
 خطا ببوش و در آن جهان ابدی عزیز و سرافراز نما در محفل
 تجلی در آرو بنواز و بخلوتگاه راز راه ده و بمشاهده جمال
 نهادمان و کامران کن تویی آمرزنده و بخشنده و مهربان .

عع

هو الله

ای پروردگار هر چند گنه کاریم تویی آمرزگار و هر چند
 غریق بحر عصیانیم تویی خدای مهربان عفو قصور فرما و
 مغفرت موفور نما فیضی حضور بخش و صهبای سرور بنو شان
 ما اسیر خطائیم و تو امیر عطا ما غریق معصیتیم و تو
 خداوند رحمت کبری هر چه هستیم منسوب باستان توئیم
 و هر چه باشیم مقیم درگاه تو تویی بخشنده و درخشنده و
 پاینده و مهربان و تویی کریم و رحیم و عظیم الاحسان و
 کبیر الغفوان انک انت التواب یا رب الارباب . عع

هو الله

خداوند ارحیم کریم عبادت را بر چشمه حیات ابدی

برسان و از عذاب فوات سرشار کن بندگانت را در خلد برین
 واصل فرما و از شراب کاهسگان مواجها کافر سرمست کن -
 قلوب را با نور رحمت نورانی کن دیده ها را روشن نما نفوس
 را مصدر الهامات حق قدیر فرما و ارواح را مهبط علوم
 لدنی ابواب ملکوت را بر قلوب یارانت باز کن و بهدایت
 کبری فائز نما فقیران را از بحر بخششت نصیبی ده و از
 رشحات دریای بی منتهایت وجودات عالم کون را طراوت
 و لطافت بخش تویی بخشنده و توانا و تویی دانا و مینا .
 عع

هو الاهی

آمرزنده و مهربان این جانهای پاک از زندان خاک
 آزاد شدند و بجهان تو پرواز کردند نیک خوبودند و مفتون
 روی تو و تشنه جوی تو در زمان زندگانی بنفحه رحمانی زنده
 شدند دیده بینا یافتند و گوش شنوا داشتند از هر بستگی
 آزاد بودند و پیوسته به نیایات ختم و دلشاد حال بجهان
 راز پرواز نمودند تا در جوار رحمت بر شجره طوبی لانه و
 آشیانه سازند و بنخمه و ترانه پردازند خدایا این نفوس را
 گناه بیامرزد و از چاه باج ماه برسان در کلشن الطاف راه ده و
 در زمین عفو و غفران پناه بخش سرور آزادگان کن و در حلقه
 مفریان در آرزو ماندگان را نوازش فرما و آسایش بخش و زیر
 عالم آفرینش کن تا بستانش تو پردازد و بتسبیح و تقدیس تو

توئی عفو توئی غفور توئی آمرزنده و مهربان . ع ع

هوالله (س)

پروردگارا مهربانا این جمع توجه بتو دارند مناجات
بسوی تو نمایند در نهایت تضرع بملکوت تو تبتل کنند
و طلب عفو و غفران نمایند خدایا این جمع را محترم کن
این نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان کن قلوب را منور
فرما نفوس را مستبشر کن جمیع را در ملکوت خود داخل فرما
و درد جهان گامران نما خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما عاجزیم
قدرت عنایت فرما فقیریم از کثر ملکوت غنی نما علیم شفا
عنایت کن خدایا برضای خود دلالت فرما و از شئون نفس و
هوی مقدس دار خدایا ما را بر محبت خود ثابت نما هر جمیع
خلق مهربان فرما موفق بر خدمت عالم انسانی کن تا به جمیع
بندگان خدمت نمائیم جمیع خلقت را دوست داریم و جمیع
بشر مهربان باشیم خدایا توئی رحیم توئی غفور و توئی
بزرگوار . ع ع

هوالله

ای خداوند بی مانند این یار عزیز را پیروز و تارکش را
با قسر عطا زینت و زیور بخش دهیم جهانانی جهان —
جاودانی ده و اکیل موهبت آسمانی بر سر گذار مشتاق
دیدار بود در محفل تجلی راه ده و آرزوی مشاهده می نمود

پر تو لقا مبدول فرما پروانه مشتاق بود بشمع جمال نزدیک
فرما بلبل پر احتراق بود بوصل کل فائز کن یارانش را یاری
فرما صبر و قرار بخش و تحمل و اصطبار عنایت کن تا در فرقتش
از حرقت نجات یابند و از حرمان و هجرانش تسلی قلب حاصل
کنند توئی مقتدر توئی عزیز توئی معین توئی توانا و انکانت
علی کل شیء قدیر . ع ع

هوالله

ای خداوند مهربان ما اسیر دام هوائیم و حقیر در —
دست تصور و او هام عاجز صرفیم و فقر بخت ناتوانیم و نادان و
پریشانیم و بیسرو سامان مستمندیم و بی پیوند بیچاره ایسم
اقتاده ایم توئی یزدان مهربان رحیمی کن فضلی بنما جودی
کن غفرانی بفرما تا ییدی مبدول دار و توفیقی احسان کن
تا بقوت تو بخدمت پردازیم و نرد محبت بازیم بیگانه بنوازیم
و بیگانگی پردازیم مطیع امرت شوم و منقاد حکمت گردیم
دل بنار محبت افروزیم و چون پروانه حول شمع موهبت بال
هر سوزیم دیدار از غیر تو دوزیم و توجه باستان مقدس
اندازیم تا آنکه در انجمن ملاء اعلایت بارخی تابان و جبینی
مبین و قلبی تابناک و روحی مستبشر میبوش گردیم توئی قادر
و توانا و عالم و بینا و البهاء علی احباء الله . ع ع

هوالله

ای بنده حق آسیاب جهان در گردش است و جمیع خلق مانند دانه نم و محو از این جنبش این آسیاب در گردش -
 گرورها دانه متلاشی نماید با وجود این چقدر خلق غافلند که این گردش را مشاهده مینمایند و این جهان دلبستگی دارند این چه طغیان است و این چه اوهام و این چه -
 جهالت است و این چه عصیان که از خدا غافلند و جهان هوشیار از ملکوت در خوابند و ناسوت بیدار تبالهم و سحقا بما غضوا الطرف عن الابصار و سلکوا فی ظلام لیل حالک صلیم فی هذا العصر الا نور و علیک التحية و الثناء . ع

هوالا بهی

ای مشتعل بشعله نار الله الموقده آنچه بجان بکوشی و بدل بخروشی در این خاکدان نفسی براحث نکشی و شهد عنایت نجشی از معین حماء مسنون چگونه زلال -
 سلسیل صفا نبهان نماید و در جسم خاک چگونه روح پاک بیان شود ظلمت محض چگونه انوار افشاند و عدم صسرف چگونه جلوه وجود نماید پس اگر خوشی خواهی توجه به به جهان دلکش کن و اگر راحت جان و آسایش وجدان جوئی آهنگ درگاه پر عنایتی فرمانسیم روح پرور جز از مهت موهبت مطلب و شمیم معطر جز از ریاض احدیت مجو امواج عظیم

جز از قلنم رب کریم مخواه و فیضان یاران رحمت شدید را جز از ابر نیسان طمع مدار اگر تشنه سلسیلی از عین صافیه بنوش و اگر طالب شمع منیری بشمس حقیقت دل به بند فیسفی ملکوت ابهی از جبروت غیب مستمر و عون بنود ملاء اعلی از جمیع جهات متتابع . ع

هوالا بهی

ای مهتر از فیوضات رحمانیه در انجمن عالم ولولیه عظیم است و جزع و فزع شدید فریاد و فغان است که بر فراز آسمان است حنین و انین است که طنین انداز چرخ برین است تنگی و ضیق است که با هر دلی قرین است و قحط و فلا است که در اکثر ممالک دنیا است آشوب و فتنه است که در اقلیم و خطه است لکن جمیع از اسباب و علل غافل و از حکمت و مقصود ذاهل جسم عالم مریض و جسد امکان علیل و طبیبان حاذق نزد بیماران مجهول القدر و ذلیل مریضان از طبیبان -
 درگزیزند و دردمندان علاج ناپذیر پس بجان باید کوشید و مریضان را از مرض خبر داد و به معرفت طبیبان بیدار نمود و البها و علیک . ع

هوالله

ای یاران الهی وقت فرج و شادمانی است و هنگام اکتساب اخلاق رحمانی این عالم فانی مانند ظل زائل در -

مرور است و ایام حیات در عبور عاقبت چون از این جهان -
 بجایان دیگر شتاییم باید شمع در دست و نوری در وجه
 روحی در روح داشت ملاحظه نمائید که ظاهر عنوان باطن
 است جمیع قبور حتی مشاهیر ملوک آفاق تاریک و ظلمانی
 اما بقاع مقدسه اولیاء رحمن روشن و نورانی پس بجان و دل
 باید بکوشیم و بخروشیم تا در درگاه احدیت مقبول گردیم
 و بنفحات قدس زنده شویم و منقطع از مادیات گردیم و بنده
 درگاه حق قیوم شویم و لطف بی پایان یایم و حیات -
 جاودانی در یایم و عليك التحية والتناء ع

﴿حواله﴾

ای بنده اسم اعظم این خاندان ترا بی لانه و آشیانه
 مرغ خاکی است نه طیر الهی و این قسحت ارض و وسعت دل
 انسان ترا بی است نه شخص آسمانی پس اگر طیری از طیر
 شکر به حدائق باقی شتافت و یا نفسی از نفوس ملکوتی به
 آن فضای جانفزای روحانی بتاخت از قفس و زندان رها شد
 و در گلشن سرای جاودان مفر گرفت باید وجد و سرور نمود
 و مشارک موفور بجهة او دانست آن مرغ چمنستان الهی -
 بملکوت تقدیس رحمانی پرواز نمود و بر شاخسار جنت توحید
 آغاز محامد و نعت حضرت بی نیاز کرد پس شما باید جمیع
 منسوبین را بذكر علیین متذکر دارید و به بیان مبین تسلی

و سکون عظیم بخشید • و البهاء عليك ع

حواله

ای یزدان مهربان جمیع بشر را از یک سلاله خلق
 فرمودی تا اعضاء یک خاندان گردند و بندگان حضرت تو
 شوند در ظل سرادق فضلت مایه وی بخشیدی و برخوان نعمت
 مجتمع کردی و از اشراقات انوار عنایت منور ساختی ای خدا
 توئی مهربان توئی ملجاء و پناه و بخشنده فیض حیات تاج
 انسانی را زینت هر سری فرمودی و خلعت موهبت را زیور
 کل بشر تا غریق دریای رحمت شوند ای مولای مهربان
 کل را متحد فرما و مظاهر مختلفه را بیکدیگر الفت بخش جمیع
 ملل را ملت واحد کن تا اجزای یک خانمان گردند و روی
 زمین را یکوطن دانند و به نهایت اتحاد و الفت جویند •
 ای خدا رایت وحدت انسانی را بلند فرما و صلح اعظم
 را مستقر کن قلوب را بیکدیگر التیام ده ای خدا ای پدر
 مهربان قلوبمان را از نفحات محبت شادمان کن و دیده ها
 را بنور هدایت روشن نما و گوشه ها را از نفحات جانپور متلذذ
 فرما و در صون عنایت ملجاء و پناه بخش آنک انت القوی القدير
 یا ستار العیوب و یا غفار الذنوب •

xxxx

هوالله

ای دل بسته عالم بالا و ملاء اعلی آنچه بد چشم ظاهر
 مشهود و موجود از عالم پست و سفلی است و آنچه مدرك و
 مشهود چشم جان و دیده بصیرت است بالا و علوی است -
 در عالم پست و جسمانی انقلابا کون و فساد متتابع جاری
 و حکم تعز من تشاء و تذلل من تشاء و تحیی من تشاء و تیغیت
 من تشاء ساری لهذا بلند یش پستی است و هستیش نیستی
 نورش ظلمات است و کشفش حجابات عزت و ذلت است و
 راحتش مشقت دارائیش فقدان است و شودش زبان و رزنجش
 خسران چه که عاقبتش محرومی است و منتهاش مهجوری
 پس اگر عالم بالا طلبی و ملکوت غنا جوئی بافق ابهسی
 نظر کن و بملاء اعلی تعلق نما تا علوی پایان بینی و سمو -
 بیکران مشاهده کنی . ع ع

هوالا بهی

ای دوستان رحمانی این خاکدان فانی منزل جفندان
 بی وفا است و آشیان خفاشان تا بینا ظلمتکده تاریک است
 و آتشکده نارنگی و نفاق دردور و تزددیک شرابش سراپست
 و عذیش عذاب شهیدش زهر است و مهرش قهر گشایشش
 ضیق است و پخشایشش بخل بر اهل توفیق سربس
 شهریارش لحد ضریح است و تخت کامرائش سنگ سخت

کریه نجومش رجوم است و قصورش قبر نورش ظلمات و
 سرورش سكرات پس جمالقدم و اسم اعظم روحی لتواب اقدام
 احبائه الفداء در این جهان فانی تا سیمس بنیان -
 جاودانی بجهة احبای خویش فرمود و در این عالم توایی
 مدارج و معارج صعود بملکوت الهی نصیب فرمود .

از این روزنه صغیر ابواب فلك اثیر گشود تا این طیر بال
 و پر آلوده به آب و گل را به اوج عزت قدیمه پرواز دهد و
 این نفوس پژمرده را بروح حیات ابدیه زنده فرماید صغیری
 از ملاء اعلا زد شور و نشور بر جوق طیر افتاد برخی بقوت
 آن صغیر تا ملکوت رب قدیر پرواز نمودند و بعضی بالسی
 گشودند و پری زدند ولی به و بال ملال و کلال مبتلا
 گشتند و برخی بکلی جناح را در طین ظلال غرق نمودند
 پس ای طیر حدیقه وفا شهپر تقدیس بگشائید و بقوت
 این صغیر تا ملکوت رب قدیر پرواز نمائید . والبهاء علیکم
 یا احباء الرحمن . ع ع

هوالله

ای دوست عبدالبهاء قدری در لایای اولیاء سلف
 نظر نما حضرت سید الشهداء روحی لشهادته الفداء در
 دشت کربلا در دست اعداء محصور گشته حتی آب گوارا
 را مضایقه داشتند حنجر مبارک بخنجر ظلم بریده شد و

جسد های مطهر بخاک و خون آلوده گشت سرهای
بلند زینت رماح شد و نفوس مقدس به تیغ جفا ریز ریز
گردید اموال بتاراج رفت و ارواح به معراج شتافت -
مخدرات بی تقصیر اسیر اشاعه و اقوال شد و اطفال محصم
بایمال سم ستوران گشت ولی عاقبت این موهبت بسود
که آن حضرت به آن موفق گردید و این نحوست ابدی بود
که یزید در آن مستغرق گردید پس معلم شد که بلا در
سبیل الهی عین عطا است و عذاب عذاب فراق و عليك التحية
والثناء . ع ع

هوالابی

ای نهالهای سبز و ختم بوستان محبت الهی از شدائد
قضا ناله ننمائید و از مصائب ویلا یا نوحه و ندبه نکنید صبر
و اضطبار را سمت خود نمائید و تحمل و قرار را صفت
خوش کنید قمیصی از پیراهن صبر مزین تر نه بر هیكل
وجود بپوشانید و جامه فی مبارک تراز تحمل و رضانه جسم
ملکوتی را بآن بیارائید حمد خدا را که آن ورقه خضره نضره
بشاخسار عنایت پیوست و در رضوان احدیت ترو تازه گشت
در ملکوت الهی وارد شد و به فیض وجود نامتناهی فائز
گشت و به حسن خاتمه موفق شد پس جای سرور و شادمانی
است نه حزن و سوگواری و البها علیکم یا اهل البها -

من الاق الا بی . ع ع

هوالابی

ای مظهر امتحانات الله نفوس بشریه در این خاندان
تراپی برد و قسمند و مقسوم برد و حزیند حزبی چون
خراطین ارض موطن نعمت و مقر راحت و کلزار مسرت و لاله
زار موهبتشان طبقات ترا بیه و درکات سقلیه است و ایسن
جهان تاریک و تنگ در نظر پستشان بسی وسیع و روشن
و فسیح و کلشن است لهذا اگر اسباب فرقتی فراهم آید
حرقتی زاید الوصف حاصل گردد حیات فانیه را زندگانی
جاودانی شمردند و لذائد جسمیه را منتهای کامرانی دانند
و حزبی دیگر که از جام الهی مستند و از شئون و قیود
مادون رستند و دل بملکوت ابهی و رفیق اعلی بستند این
عالم فانی را زندان ظلمانی بینند و این جهان خاک را
تنگنای تاریک هولناک دانند و محنت که آفاق را زندان
مشتاق یابند لهذا در کل حین آرزوی صعود و عروج بمقام
محمود نمایند و از مکان و امکان بحرصه لامکان بشتابند از
وفات هیچ عزیزی مضطرب نشوند و از صعود هیچ غریبی
محزون و منقلب نگردند علی الخصوص آن طیر و فایا شیسان
بقا پرواز نمود و در سدره منتهی در ملکوت ابهی آشیانه
نمود و از کوثر عطا سر مست جام بقا گردید محزون مشوم نم

مباش شکر کن که خاتمه حیاتش فاتحه الالطاف بود طوی
لها ولندی رضعها والبهاء عليك . ع ع
هو الله

ای سائل جلیل از افق اعلی و ملکوت ابهی سؤال
نموده بودید حضرت اعلی انبی انا حق فی الافق الابهی
فرمودند و از جمال مبارک نریکم من افق الابهی در السواح
نازل و همچنین ملکوت ابهی وارد بدان که ملکوت در لغت
مبالغه ملک است یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت
عالم الاهی که محیط بر عالم ملکی و مقدس از شئون و خصائص
وقیود و نقائص عالم ملکی، مجرد و مکمل، قدیم، نورانی و روحانی
نه داخل در امکان و نه خارج از امکان غیر متحیز و غیر
محسوس بحواس جسمانی مثالی عالم عقل و روح در هیكل
انسانی که محیط بر قالب جسمانی و مدبر کافه شئون و اعضاء
و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری نه داخل نه
خارج زیرا دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم
اجسام است باری عوالم الاهی غیر متناهی یک عالم از عوالم
حق این عالم عنصری است که نشانه از دیگر عوالم است
ولی کوتاه نظران چون قوه بصیرت ندارند گمان کنند که عالم
وجود منحصر در عالم ملک است لهذا بشئون این عالم
محتجب از عوالم حق گردند باری افق ابهی و ملکوت اعلی

عبارت از عالم الاهی و جهان رحمانی مقر سلطنت روحانی
و کامرانی احبای رحمانی است جمالقدم واسم اعظم
روحی لاحیاء الفداء قبل از اشراق در افق امکان و بعد از
غروب بر سریر عظمت آنجهان حقیقت مستقر بوده و حال -
نیز چنان است زیرا از برای حقیقت مقدسه اثر نه طلوهی
و نه غروبی و نه ظهوری و نه بطونی نه اولی و نه آخری لم
ینزل در علو تقدیس بوده و هست این مراتب بالنسبه به
اشراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت والبهاء
عليك . ع ع

هو الله (ط)

ای منجذب بنفحات قدس در این عرصه تنگ و جهان
پر آب و رنگ اگر صد هزار درنگ نمانی جز زخم و زهر و
سقم و درد و غم و زجر نیایی شهادت شسم مهلك است و عجزش
ذل بزرگ نورش ظلمت است و ظهورش قیبت عیشش طیش
است سلطنتش سراب لاشی پس قدمی از این مکان بی امان
بردار و بلامکان گذار و از من فی الوجود مستغنی شو و از
مصباح ملکوت ابهی مستغنی تا سردار جنود ملاه اعلی
کردی و سر تیپ لشکر جهان کبریا سالار خپاه نجات شوی
و قائد جیوش سلطان حیات سرور دو جهان کردی و ملیک
عالم عرفان والبهاء عليك عبد البهائه ع

هوایی (۴)

ای ناظر الی الله الیم نفوس در ملکوت ابهی و جبروت
اعلی مذکور و معروف که مشرق آیات توحیدند و مطلع انوار
تجربید نجم افق معاینند و شمع محفل رحمانی چشم از
جهان و جهانیان پیوشند و در نورانیت قلوب بکوشند -
تشنگان سلسبیل عنایت را زلال هدایت بنوشانند و گمگشتگان
وادی غفلت را بسبیل موهبت و بصیرت دلالت نمایند این
عالم بنیانش بر بنیاد است و معمورش خواب آنچه ملاحظه
مینمائی کل فانی است و آنچه مشاهده میکنی مشایه سراب
لایستی و لایروی توجه بملکوت ابهی کن و توسل بجبروت
اعلی نما و البهاء علیک ۰ ع

هو الله

ای بنده بهاء سرهاست که در پای آن دلبریکا افتاده
جانهاست که در سبیل آن معشوق حقیقی در میدان وفا
فدا گشته این از مقتضای عشق و محبت است و از شروط -
انجذاب و خلعت یوسف رحمانی بجاه کعبانی افتاد و مسیح
نورانی سردار بیاراست سید حضور حنجر به خنجر بخشید
و سرور ابرار شهید دشت کریلا گردید سلطان وفا هد ف
هزار تیر جفا شد جمال ابهی صد هزار بلا یا تحمل فرمود
و آثار زهر همیشه در دو پهلوی مبارک ظاهر بود حضرت

قدس در مشهد فدا سیوح قدوس رب الملائكة والروح فرمود
جناب باب فدیتک روحی یارب الارباب ندا کرد سلطان
الشهدا و محبوب الشهداء زمین را بخون نازنین رنگین
نمودند و شهدای خراسان به قربانگاه عشق شتافتند -
شهیدان یزد در مهد وفا مفرگزیدند و جانبازان اصفهان
مانند بازان باوج شهادت پریدند مقصود این است که
این از مقتضای حضرت عشق است و باید چنین باشد والا
هر خاری دم از عالم گل زند و هر چرخی آهنگ کل از حنجر
برآرد هر خسیسی خود را شخص نفیس شمرد و هر اسیر
طبیعتی خود را مظهر حقیقت داند لهذا امتحان بیهان
آید و افتتان رخ بگشاید صادق از کاذب ممتاز گردد و هلیک
التحیة والثناء ۰ ع

هو الله

ایتها الورقة النورانیة هر چند مصیبت رزیه عظمی بود
و بلیه کبری ولی آنورقه مبارکه باید نظر بافق اعلی نماید
و بملکوت ابهی بخدا ز افول شمس بها هر صعود موهبت
بیمنتهاست و عروج جوار رحمت کبری انتقال از دنیا -
مشتاقان تشنه لب راورد برآب گواراست و عاشقان گمگشته را
وصول بکعبه مقصود در ملکوت ابهی لهذا باید شکوه
را بشکرانیت تبدیل نمود و ناله و فغان را بذكر و ثنا مبدل

كود و عليك التحية والثناء ۰ ع

هو الابهی

ای ثمره شجره موهبت الله حوادث مصیبت جدیده -
چون بسمع این آوارگان رسید احزان چون بحر بیابان
بموج آمد و این موج چنان اوج گرفت که اهل سرادق عزت
و خیم عظمت را افسرده و پژمرده نمود و لکن آن ثمره مبارکه
سدره بقا باید در اینگونه موارد چون جبل ثابت راسخ متین
و برقرار باشند مضطرب نگردند و مشوش نشوند چه که بعد
از مصیبت عظمی و رزیه کبری که زلزله بر ارکان عالم ^{خدا} متداعی
و آتش حرمان بخورن جان آدم زد هر مصیبتی از تافته ^{خدا} تیسر
شدید افتاد بر امر الهی ثابت و راسخ باشد و توکل بحق
کن و توسل بملکوت ابهی جو تا بعالی در آئی که کل را
موجود یابی و واجد جمیع شئی و فاقد ما سوی الله گردی
چون اراداری همه را داری چون او را جوئی همه را یابی
و البها ۰ عليك ۰ ع

هو الله

ای مورد مصیبت کبری مصائب و احزان از هر جهت ترا
احاطه نمود و مشقت عظمی از برای تو حاصل گشت هر چند
حضرت قرین بحالین شتافت ولی ترا بی مجیر و معیسن
نگذاشت غمخوار تو این مظلوم است و ناصر و حامی تو

خداوند حق ۰ قیوم ایلیم در گذرد و کل از بستر راحت بیه
یست تر محل اقامت انتقال کنند ملوک و مملوک از قصر بقصر
شتابند و از یوان بلند بزندان و بند افتند اینست عاقبت
هر انسان ولی نفوس مبارکه را این جهان زندان است و از
این زندان بایوان شتابند و طیر حدیقه حقیقت را این
عالم قفس است آن طیر از این قفس بگلستان رحمن پرواز
نمایند لهذا موتی از برای آن نفوس مقدر نشده تا سبب
حسرت گردد و علت حزن و کدورت شود اهل ^{الخصوص} این
مرحوم در آخر ایام شور دیگر داشت و شوقی دیگر در نهاد
تبتل و تضرع بود الحمد لله خاتمه لطاف فاتحه الالطاف -
گشت و آنچه لایق و سزاوار بود فائز شد لهذا شما حزن
و اندوه را بگذارید و بطلب غفور و غفران از رب غفور ^{پروردگار} پردازید
تا روح آن بزرگوار را مسرور و شادمان نمائید و عليك التحية
والثناء ۰ ع

هو الابهی

ای مشتعل بنار موقده در سدره انسانیه تا چند در این
خاکدان ترابی نفوس انسانی مسکن و مأوی جویند و تا کی
چون طیر بشری در این کلخن فانی لانه و آشیانه نمایند
اگر مرغان چمن جانند بشاخسار ریاض احدیت بال و پری
گشوده پرواز لایم و اگر از ماهیان دریای محبتند حرکت و

شنائی واجب مرغ بی پرکم مهین است و ماهی بی آب تراب
اغبر اسفل السافلین والبهامعلیک بما طار روحک الی ریاض
العرفان و خاض قلبک فی بحار الرحمن • عبدالبهاء ع
هو الله

ای بنده درگاه الهی آنچه از خامه محبت الله جاری
قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید
امید از موهبت رب مجید چنان است که در کل احیان -
بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید در خصوص مسئله
تناسخ مرقم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقاید
قدیمه اکرام و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای -
رومان و مصریان قدیم و آشوریان عظیم • و لکن در نزد حق
جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و پوهان اعظم تناسخیان
این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کل ذی
حق حق شود حال هر انسان بیلائی مبتلا شود گرویم کون^{هی}
نموده است • و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطقه
تازه انعقاد گردیده است و کمر و کمر و شل و ناقص الخلقه است
آیا چه گناهی نموده است که بچنین جزائی گرفتار شده است
پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده -
و لکن پیش از این در قالب اول جرمی کرده که مستوجب چنین
جزائی شده ولی این نفوس در این نکته غافل گشته اند که -

اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد
و حق چگونه بفعل مایشاء و یحکم ما یرید میگشت باری -
ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون
و آثار و کمالات و حقائق انوار است که در هر کور عود مینماید
نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است مثلاً گفته میشود که
این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری -
امسال باز در گلستان رجوع کرده است در این مقام مقصود
حقیقت شخصیه همین ثابت و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه
مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل
موجود بود حال در این سراج و گل مشهود یعنی آن کمالات
و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده
است مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در این مقام
نظریه لطافت و طراوت و نظارت و حلاوت آن ثمره است و لا
البتة آن حقیقت منیمه و عین مخصوصه رجوع ننموده آیساً
از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه
نصمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرر خواهند
آیا یکمرتبه این مصائب و بلا یا ورزایا و صدمات و مشکلات
کفایت نمیکند که مکرر این وجود را در این عالم خواهند
این گاه من چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تنایع و تکرر -
شود پس دوستان جمال الهی نوایی و اجوی جزو مقام

مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیه تنهای
وصول بر رفرف اعلی نپویند نعمت باقیه خواهند و موهبت
سرمذیه که مقدس از ادراک امکانیه است چه که چون ببصر
حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم ترابی معذبند
مستریخی نه تا ثواب اعمال سیئات مکرر سابق بیند . -
خوشحالی نیست که ثمره مشقات ماضیه چینند و اگر حیاس
انسانی بوجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود
ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه -
میبخشید بلکه موجودات و ممکنات و عالم مکنونات کل مهممل
بود استغفر الله عن هذا التصور والخطا العظيم .

همچنانکه ثمرات و نتائج حیات رحمی در عالم تنگ و تاریک
مفقود و چون انتقال یابن عالم وسیع نماید فوائد نشو و
نما آن عالم واضح و مشهود میگردد به چنین ثواب و
عقاب و نعيم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان
در این نشاء حاضر در نشاء اخرای عالم بعد از ایمن
مشهود و معلوم میگردد و همچنانکه اگر نشاء حیات رحمی
محصور در همان عالم رحم بود حیات و وجود عالم رحمی مهممل
و نامربوط میگشت به همینین اگر حیات این عالم و اعمال
و افعال و ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهممل و غیر
مفقول است پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار

انسانی از ادراک عاجز است و عقول بشری از تصور
قاصر چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک
و مطهر فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانی عوالم
بمشام رشد و البهاء عليك وعلى كل ناظر و متوجه السی
الملکوت الابهی الذی قدمه الله عن ادراک الخافلیین و
ابصار المتکبرین . عبدالبهاء عباس

(از مکاتیب جلد اول صفحه ۲۴۸ استنساخ گردید)

هو الله

ای احبای الهی این جهان ترابی و خاکدان فانی
آشیان مرغ خاکی است و لانه خفاش ظلمانی نه طیر الهی
ملاحظه فرمائید که طیر حدائق قدس و نسور خطائر الهی
در هیچ عهدی در این کلخن فانی آرینند و یا از شاخسار
آمال گلی چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا
آنکه سرت جان یافتند و فسحت وجدان جستند هر
صبحی را شام تاریک دیدند و هر شامی را وقت سرگردانی
و بی سرو سامانی یافتند گاهی غل و زنجیری یوسفی اختیار
نمودند و گاهی تلخی شمشیر چون سید حضور بکمال سرور
چشیدند . دمی آتش جانسوز نمرود را گلستان یافتند و
کهی صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه
نمودند وقتی نیش ستمکار را نوش یافتند و زمانی تیر تیغ

یزید انرا محرم زخم دل ناتوان • باری اگر جهان بی بقا
 و جهانیان بی وفا را قدر و بهائی بود اول این نفوس -
 مقدمه تمنای آسایش و زندگانی مینمودند و آرزوی خوشی و
 کامرانی • پس یقین بدانید و چون نوربین مشاهده کنید
 و آگاه و پیرانتباه گردید که اهل هوش و دانش بلاهای
 سبیل الهی را راحت جان و مسرت وجدان شمرند و
 مشقات را صرف عنایات دانند زحمت را راحت بینند و نعمت
 را نعمت دانند (ملح احاج صدمات را عذاب قرات خوانند و
 تنگی زندان را فسحت ایوان یابند حرارت محبت الله
 یا خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله
 بامتانت و سکون مجتمع نگردد و آتش و تلج دست در آغوش
 نشود و کره نار در تحت برف و تل خم و خار پنهان نگردد
 ای احبای خدا صدا و ندائی و ای بندگان درگاه فغان
 و آهی و ای عاشقان سوز و گدازی و ای عارفان راز و نیازی
 درالواح الهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات مقتضیات
 هکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری نبوده
 بلکه مراد الهی این بوده که شمع در جمیع پرافرورد نه در
 صحرای بی نفع ما فیض الهی بر ارض طیبه نازل گردد نه
 ارض جزره والا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی
 جمع را علامت و حدت نتوان شمرد افسردگی حیات و زندگی

تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی هوشمندی و زیرکی
 نکردد ایدکم الله یا احبائه الله علی الاشتغال بنا و محبت الله

ع

از مکاتیب جلد اول صفحه ۴۴۳ استنساخ کردید

هو الله

ای بنده حق نامه مفصل رسید و از روایات مذکوره نهایت
 استخراب حاصل کردید و معلوم شد که بعضی ملتفت بیانات
 الهی نشد مانند لفظا گمان بنان گشته که نفوس موقنه را جز
 در عالم اسماء مقامی نه و مکافات و فوز و فلاحی نیست
 سبحان الله این چه تصور است و چه تفکر اگر چنین باشد
 جمیع درخسراں مبینیم و ذل و هوان عظیم آیا جمیع این
 بلا یا و محن و رزایا بجهت مقامی در عالم اسماء است
 استغفر الله عن ذلك بلکه در نزد اهل حقیقت عالم اسماء را
 مقامی نه و ثناء نی نیست سائرین از عدم تفکر و تبصر مقام
 اسماء را اهمیت دهند • اما در نزد اهل حقیقت از قبیل
 اوهام شمرده شود بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود
 که جنت عرفان حق است و نار احتجاب از رب الارباب
 از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض
 نامتناهی نیست استغفر الله عن ذلك بلکه مقصد چنین
 است که عرفان و احتجاب بمنزله شجر است و نعیم و جحیم

در جمیع عوالم الهیه بمنزله ثمر در هر رتبه از مراتب نعمت و نعمت موجود در عالم فواید عرفان نعمت و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه ایمن دوامست ولی در جهان حق نفوس مقبله را مالات عیسن و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب موجود زیوا (این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص جسمانی انسان در عالم رحم معلوم نه چون از عالم رحم باین عالم آید نقائص جسمانی ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحم از هر دوی خبر حال اگر نفس را در عالم رحم بیان فضائل و رذائل این جهان میشد و نعمت و نعمت این عالم تشریح میگشت آیا چنین را تصور آن ممکن بود لا والله زیرا در عالم رحم این فضائل و رذائل و این نعمت و نعمت موجود نیست تا تصور آن نماید مثلا طفل چنین تصور سمع و بصر نتواند و آنچه القاء بکلی اوهم انکار دارد چون باین عالم قدم نهد ملاحظه کند مالات عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب چنین است حالت انسان در رحم این عالم چون بعالم دیگر شتابد ملاحظه نماید که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته و بجهان الهی درآمده و اگر چنانچه در این نشاء رحمانیه آن نشاء کلیه روحانی مجهول و غیر معروف باشد تعجب و استغراب نباید زیرا در عالم ما دین از

عالم مافوق بی خبر است مانند جنین در عالم رحم از ایمن جهان بیخبر است و چون بعالم مافوق انتقال نماید با خبر گردد و احساس کند ولی قبل از انتقال تصور و ادراک محال ای طالب حقیقت نظر در مراتب وجود جسمانی نمائید عالم جماد بکلی از عالم نبات بی خبر است و حال آنکه عالم نبات موجود و همچنین عالم نبات بکلی از عالم حیوان بی خبر زیرا حوصله نباتیه گنجایش ادراک عالم حیوانی ندارد و تصور قوه حساسه نتواند ولی چون بعالم نخپوان آید سمع و بصر یابد و مواهبی مشاهده کند که بکلی در عالم نبات مفقود و مستور و مکنون بوده و همچنین حیوان تصور نفس ناطقه نمیتواند و از ادراکات حقیقت انسانی بکلی محروم زیرا عالم حیوان را این گنجایش نه حال اگر عالم نبات از عالم انسان بکلی بیخبر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسان است لا والله پس انکار نفوس انسانی بجهان الهی مانند انکار جماد است که از عالم نبات خبر ندارد و همچنین انکار نبات است که از عالم حیوان خبر ندارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم انسان خبر ندارد حال منکرین را اعظم شبهات این است که آن عالم کجا است و هر شیء که وجود عینی خارجی ندارد اوهم است و حال آنکه عالم وجود عالم واحد است ولی بالنسبه به حقائق متعدده تعدد یابد مثلا

عالم وجود جماد و نبات و حیوان عالم واحد است ولی عالم حیوان بالنسبه بعالم نبات حقیقت روحانیه و جهانی دیگر است و نشاء فی دیگر باری اگر حیات انسانی و نتیجه این کون نامتناهی این باشد که آفتابی بدمد و نسیمی بوزد و ابری بیارد و گیاهی بروید و منتهی به نشاء انسانی گردد که خلاصه ایجاد است و نشاء انسانی نیز منحصر در شئون این عالم فانی باشد یعنی ایامی بچند انسان در این عالم خاکی بانواع بلایا و محن و آلام بگذارند و بعد نابود شود و ایجاد منتهی باین گردد در اینصورت البته وجود عین هذیان است و ایجاد عبارت از تصور و اوهم نتیجه بکلی مفقود و ثمره بتمامه نابود و حال آنکه اگر ادنی تا ملی نمایند واضح و مشهود است که این کون نامتناهی را حکمتی عجیب مقرر و مقدر و نتیجه عظیم محقق و متیقن این افکار و اوهم که انکار عوالم الهی است از خصائص حیوان است نه انسان حیوان تصور جهانی دیگر ننماید و عالم الهی نداند و عنایت و تار نیاندیشد و موهبت و نعمت تصور نتواند حاشا که نفوس مبارکی که مظهر هدایت کبری هستند محتجب باین اوهم گردند و علیکم البهاء الابهی .

عع

از کتاب جلد اول صفحه ۳۲۷ استنساخ گردید

هو الله

رب رب نحن فقراء وانت الغنی الکریم ونحن عجزاء
وانت القوی القدير ونحن اذلاء وانت العزيز الجلیل -
ایدنا علی عبودیة عتبه قدسک و وقفنا علی عبادتک فی
مشارك ذکرك و قدر لنا نشر نفحات قدسک بین خلقک و اشد
ازورنا علی خدمتک بین عبادک حتی نهدي الام السی
اسم الاعظم و نسوق الملل الی شاطئ بحر احديتک الاکرم
ایوب نجا من علائق الخلائق و الخطیایات السوابق و البلیات
اللواحق حتی نقم علی اعلاء لکملک بکل روح و ریحان و تذکر
فی انا الیل و النهار و ندعو الکل الی الهدی و نامر
بالتقوی و نرتل آیات توحیدک بین ملائک الانشاء انک
انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزيز القدير . عع

هو الابهی

الهم یا الهی انی اتضرع و ابتهل الی ملکوت غفرانک
و جبروت عزک و اقتدارک ان قدرك هولاء بحقک و احسانک
و تفسیثهم فی جوار رحمتک الکبری کف موهبتک العظمی

رَبِّ اَنْ هُوَ لَا نَانَا اسراءِ حَبِّكَ وَقَرَاءِ بِيَابِ غَنَائِكَ وَاَذْلَاءِ
فِي فَنَاءِ عَزِّكَ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَيْكَ رَابْتَهُلُوا بَيْنَ يَدَيْكَ وَسَرَعَتِ
أَرْوَاحُهُمْ شَوْقًا لِلْقَائِكَ عَلَيْكَ فَاجْعَلْهُمْ آيَاتِ مَغْفِرَتِكَ وَرَايَاتِ
عَفْوِكَ وَمَكْتَبِهِمْ فِي مَحْفَلِ التَّجَلِّيِ مُسْتَفْرِقِينَ فِي بَحَارِ الْإِنْوَارِ
فِي عَالَمِ الْأَسْرَارِ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْحَزِيزُ الْتَشْدِيدُ
عَبْدُ الْبِهَاءِ عَبَّاسُ
هُوَ الْإِبْهِيُّ

أَيُّ رَبِّ وَرَبِّ مَنْ فِي الْوُجُودِ وَمَالِكِي وَمَالِكِ الْخَيْبِ وَ
الشَّهُودِ أَتَى بِكُلِّ عَجْزٍ وَمَسْكَةٍ وَضَرَاةٍ وَأَنَابَةٍ وَابْتِهَالٍ
اتَّبَعْتَ إِلَيْكَ وَاتَّضَرَّعَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَارْجُوكِ وَادْعُوكِ أَنْ يَقْدِرَ
كُلُّ خَيْرٍ قُدْرَتِهِ فِي عَالَمِ الْوُجُودِ لِعَبْدِكَ الَّذِي سَرَعَ السَّيِّ
خِيَامُ مَوْهَبَتِكَ الَّتِي ارْتَفَعَتْ فِي شَوَاحِجِ الْأَعْلَامِ وَانْتَصَبَتْ
فِي شَوَاهِقِ قُلُلِ الْجِبَالِ وَلَاذِ بَعْتَبَتِكَ الْمُقَدَّسَةِ السَّامِيَةِ
النَّبَاءِ وَالتَّجَاءِ إِلَى سَاخَةِ قُدْسِكَ الْحَالِيَةِ الْإِنشَاءِ وَنَجْمَلِهِ
آيَةِ رَحْمَانِيَّتِكَ فِي مَلَكُوتِكَ الْإِبْهِيِّ وَمُظْهِرِ احْسَانِكَ وَالطَّافِكِ
فِي جَبْرُوتِكَ الْأَسْمَى وَتَرْزُقِهِ لِقَائِكَ بَعْدَ صُغُودِهِ إِلَى رَفِيقِكَ
الْأَعْلَى وَمَشَاهِدَةِ جَمَالِكَ فِي أَفْكَ الْإِنْوَارِ لَا سُنَى أَنْكَ أَنْتَ

الْمُقْتَدِرُ الْمُعْطَى الْكَرِيمُ الْعَطُوفُ الرَّؤُوفُ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ

عَع

هُوَ الْإِبْهِيُّ

رَبِّ رَجَائِي أَنْ هَذِهِ أَمَّةٌ مُوقِنَةٌ مُؤْمِنَةٌ مُطْمَئِنَّةٌ أَقْبَلْتُ -
إِلَيْكَ وَوَقَدْتُ عَلَيْكَ وَأَمَنْتُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ
يَا رَبِّي الْغَفُورَ الرَّحِيمَ أَيُّ رَبِّ أَكْرَمَ مَثَلًا بِحَنَانِيَّتِكَ وَارْحَ -
رُوحَهَا بِنَفْحَاتِ قُدْسِكَ وَاغْرِقْهَا فِي بَحَارِ رَحْمَتِكَ وَاجْعَلْهَا
آيَةً عَفْوِكَ أَنْكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ عَع

هُوَ اللَّهُ

الْهِمَّ يَا مَنْ يَحْيِي الْأَرْوَاحَ بِسُرْيَانِ رِيحِ الْغُفْرَانِ بَعْدَ -
مَوْتِهَا بِالذَّنْبِ وَالْعَصْيَانِ وَمُنِيرِ ظُلَامِ الْخَطِيئَاتِ بِضِيَاءِ سَاطِعِ
مِنْ مَلَكُوتِ عَفْوٍ يَبْدُلُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ أَنْتَ تَرَى عِبَادَكَ -
الْمُتَضَرِّعِينَ إِلَيْكَ يَشْفَعُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِهَوَاهِ
الرَّافِدِينَ عَلَى بَابِ رَحْمَتِكَ وَالْمُلْتَجِّئِينَ بِحُبَّةِ رَحْمَانِيَّتِكَ
رَبِّ اَنْ سُلْطَانِ غُفْرَانِكَ يَبْدُلُ الظُّلَامَ الْحَالِكَ مِنَ الْحَيَاةِ
بِالنُّورِ السَّاطِعِ مِنْ نَيِّرِ الْإِحْسَانِ وَأَنْتَ أَكْبَرُ وَجْهِهِ عَلَى الثَّرَا

وارجو ان تدرك هؤلاء الاحباب بفضلك ورحمتك يا رب
الارباب رب انرجو هم بنورا لالطاف وايد ارواحهم
بالفضل والاسعاف وقد رلهم كل خير في ملكوت الاسرار
جوار رحمتك الواسعة يا ربى المختار انك انت الكريم
انك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم عبد البها محيى
هو الله تعالى شاء به العناية والالطاف

وسبحانك اللهم يا الهى اشهد بقدرتك وقوتك وبسلطانك
وهنايتك وفضلك واقتدارك وتوحيد ذاتك وتفريد
كينونتك ويتقد يسك وتنزهك عن الامكان وما فيه ايرب
ترانى منقطعا عن دوك وتمسكا بك ومقبلا الى بحر عطائك
وسماء جودك وشمس رحمتك ايرب اشهد بانك جعلت
عبدك حامل امانتك هو الروح الذى به اظهره الحيو
للعالم اسئلك بتجليات انوار نير ظهورك ان تقبل منه ما
عمل فى ايامك ثم اجعله مزيئا بحر رضائك ومطرزا بقبولك
ايرب اشهد وتشهد الكائنات بقدرتك اسئلك ان لا تخيب
هذا الروح الذى صعد اليك من فردوسك الاعلى وجنتك

العليا مقامات قربك يا مولى الهى ثم اجعل عبدك يسا
الهى معاشر مع اصفياك واولياك وانبيائك فى المقامات
التي عجزت الاقلام من ذكرها والالسن عن وصفها ايرب
ان الفقير قصد ملكوت غنائك والغريب وطنه فى جوارك و
العطشان كوثر عطائك اى رب لا تقطع عنه مائدة فضلك
ولانحة جودك انك انت المقتدر العزيز الفضال اى رب قد
رجعت اليك امانتك ينبغى لسماء جودك وكرمك الذى
احاط ملكك وملكوتك ان تنزل على ضيفك البديع نعمك
والائك وانمار اشجار فضلك انك انت المقتدر على ما تشاء
لا اله الا انت الفضال القياض العطاف الكرام الغفار العزيز
العلم اشهد يا الهى وانك امرت الناس باكرام الضيوف
وان الذى صعد اليك قد ورد عليك اذا فاعل به ما ينبغى
لسماء فضلك وبحر كرمك انى وعزتك اكون موقفا بانك لا تمنع
نفسك عما امرت به عبادك ولا تحم من تمسك بحبل عطائك
وصعد الى افق عنايتك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر
العليم الوهاب

هو الله

الهي الهي لم ادرباي لسان اتضرع اليك وباتى قلب
 ابتهل بين يديك واعلم حق اليقين لا يصل الى جوهره
 قدس احديتك الا نفثات نفوس قدسيه امتلاء قلوبهم بنور
 رحمانيتك ولا يتصاعد ضجيج الا صرخ اقئدة من مظاهر
 قدرة يا نيتك واتى مع ضعفى وعجزى كيف احوم حول الحمى
 ولكن ليس لى مقوم من ذلك فاستغثت الى عتبتك الرحمانية
 وارجوك العفو والغفران لامتك الطيبة الطاهرة المستبشرة
 بنفحاتك فى ايامك رب انها حامة ارتفع منها الحنين الى
 الاق الميمن وضمان يتمنى الرود الى بحرك الطافسح
 الخضم العظيم وانها فراش يبتغى التهافت على سراجك
 المنير رب يرسلها مناها واسمح بمبتغاها وارفعها الى
 ملكوتك الابهى وادخلها فى جننتك العليا واخلد دافى
 فردوس اللقاء جوار رحمتك الكبرى انتك انت العفو الغفور
 الرحمن وانتك انت الرؤوف البر المنان لا اله الا انت
 العزيز الوهاب • عع

هو الله

اي رب ثبت اقدامنا على صراطك وقو قلوبنا على طاعتك و -
 وجه وجوهنا لجمال رحمانيتك واشرح صدورنا بايات -
 وحدانيتك وزين هياكلنا برداء العطاء واكشف عن يصائرنا
 فشاوة الخطاء وانلنا كاس الوفاء حتى تنطلق السنة الحقائق
 الذاتية بالشئاء فى مشاهد الكبرياء وتجل يا الهي علينا
 بالخطاب الرحمانى والسر الوجدانى حتى تطربنا لذة -
 المناجات المنزهة عن همهمة الحروف والكلمات المقدسة
 من دمدمة الالفاظ والاصوات حتى تستغرق الذوات فى
 بحر من حلاوة المناجات وتصبح ا لحقائق متحققة يهوية
 الفناء والانعدام عند ظهور التجليات اي رب هولاء عباد
 ثبتوا على عهدك وميثاقك و تمسكوا بحروة الاستقامة فى
 امرك وتشبهوا بذيل رداء كبرياك اي رب ايدهم بتايد اذك
 ووفهم بتوفيقاتك واشدد ازورهم على طاعتك انتك
 انت العزيز المقتدر القدير •

استخراج از مفاوضات مبارك صفحه ۱۶۱

در کتب سماویه ذکر بقای روح است و بقای روح اس
 ماس اديان الهیه است زیرا مجازات و مکافات برد و نسوع
 مان کرده اند يك نوع ثواب و عقاب وجودی و دیگری
 مجازات و مکافات اخروی اما نعیم و جحیم وجودی در جمیع
 عالم الهیه است چه این عالم و چه عوالم روحانی ملکوتی
 حصول این مکافات سبب وصول بحیات ابدیه است این
 است که حضرت مسیح میفرماید بنین کید و چنان کید تس
 بیات ابدیه بیایید و تولد از ماء و روح جوئید تا داخل
 ر ملکوت شوید و این مکافات وجودی فضائل و کمالاتیست
 حقیقت انسانیه را تزئین دهد مثلا ظلمانی بود نورانی
 بود جاهل بود دانا گردد غافل بود هوشیار شود خواب
 بود بیدار گردد مرده بود زنده شود کور بود بینا گردد کور
 بود شنوا شود ارضی بود آسمانی گردد ناسوتی بود ملکوتی
 بود از این مکافات تولد روحانی یابد خلق جدید شود مظهر
 من آیه انجیل گردد که در حق حواریین میفرماید که از خ
 گوشت و اراده بشر موجود نشدند بلکه تولد از خدا -
 افتند یعنی از اخلاق و صفات بهیمی که از مقتضای طبیعی
 شری است نجات یافتند و صفات رحمانیت که فی سخی
 لهی است متصف شدند معنی ولادت این است و در نزد

این نفوس عذابی اعظم از احتجاب از حق نیست و اعقوبتی
 اشد از ذرائع نفسانی و صفات ظلمانی و پستی فطرت و
 انهمان در شهوات نه چون بنور ایمان از ظلمات این
 ذرائع خلاص شوند و با شراق شمس حقیقت منور و جمیع
 فضائل مشرف گردند این را اعظم مکافات شمرند و جنست
 حقیقی دانند بهمینین مجازات معنویه یعنی عذاب و عقاب
 وجودی را ابتلای بحالم طبیعت و احتجاب از حق و جهل
 و نادانی و انهمان در شهوات نفسانی و ابتلای بر ذرائع
 حیوانی و اتصاف بصفات ظلمانی از قبیل کذب و ظلم و جفا
 و تعلق بشئون دنیا و استخراق در هوا جس شیطانسی
 شمرند و این را اعظم عقوبات و عذاب دانند اما مکافات
 اخرویه که حیات ابدیه است و حیات ابدیه مصرح در -
 جمیع کتب سماویه و آن کمالات الهیه و موهبت ابدیه و
 سعادت سرمدیه است مکافات اخروی کمالات و نعمتی
 است که در عوالم روحانی بعد از عروج ازین عالم حاصل
 گردد اما مکافات وجودی کمالات حقیقی نورانی است که
 در این عالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیه شود زیرا مکافات
 وجودی ترقی نفس وجود است مثالش انسان از عالم
 نطفه بمقام بلوغ رسد و مظهر فتبارك الله احسن الخالقین
 گردد و مکافات اخروی نعم و الطاق روحانی است مشمل

انواع نعمت های روحانی در ملکوت الهی و حصول آرزوی
دل و جان و بقای رحمن در جهان ابدی و همچنین
مجازات اخروی و عذاب اخروی محرومیت از عنایات
خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات
وجودیه است و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم و پس
بعد از موت باقی است ولی در نزد اهل حقیقت حکم
اموات دارد ~~اما~~ دلیل عقلی بر بقای روح این است که بر
شیء معدوم آثاری مترتب نشود یعنی ممکن نیست از معدوم
صرف آثاری ظاهر گردد زیرا آثار فرع وجود است و فرع
مشروط بوجود اصل مثلا از آفتاب معدوم شعاعی ساطع
نشود از بحر معدوم امواجی پیدا نکرد از ابر معدوم -
بارانی نبارد از شجر معدوم ثمری حاصل نشود از شخصی
معدوم ظاهر و بروزی نگردد پس مادام آثار وجود ظاهر
دلیل بر این است که صاحب اثر موجود است ملاحظه
نمایند که الان سلطنت مسیح موجود است پس چگونه از
سلطان معدوم سلطنت باین عظمت ظاهر گردد و چگونه از
بحر معدوم چنین امواجی اوج گیرد و چگونه از گلستان -
معدوم چنین نفحات قدسی منتشر شود ملاحظه نمائید
که از برای جمیع کائنات به مجرد تلاشی اعضا و تحلیل
ترکیب عنصری ابدی اثری و حکمی و نشانی نماند چه شیء

جفادی و چه شیء نباتی و چه شیء حیوانی مگر حقیقت
انسانی و روح بشری که بعد از تفریق اعضا و تشتیات اجزا
و تحلیل ترکیب باز آثار و نفوذ و تصرفش باقی و برقرار
بسیار این مسئله دقیق است درست مطالعه نمائید این
دلیل عقلی است بیان میکنیم تا عقلا بمیزان عقل و انصاف
پس بجند اما اگر روح انسانی مستبشر شود و منجذب بملکوت
گردد و بصیرت باز شود و سامعه روحانی قوت یابد و احساس
روحانیه مستولی گردد بقای روح را مثل آفتاب مشاهده کند
و اشارات و اشارات الهی احاطه نماید و دلائل دیگر را
فردا گوئیم.

استخراج از مفاوضات مارك صفحه ۱۷۱

در پیروزی در بحث بقای روح بودیم بدانکه تصرف و ادراک روح
انسانی بر دو نوع است یعنی دو نوع افعال دارد دو نوع
ادراک دارد يك نوع بواسطه آلات و ادوات است مثل اینکه
باین چشم می بینند باین گوش میشنود باین زبان تکلم مینماید
این اعمال روح است و ادراک حقیقت انسان ولی بواسطه
آلات یعنی بیننده روح است اما بواسطه چشم / شنونده روح
است لکن بواسطه گوش ناطق روح است اما بواسطه لسان
و نوع دیگر از تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات -
است از جمله در حالت خواب است بی چشم بینند بی گوش

شود بی زبان تکلم میکند بی پا میدود باری این تصرفات بدن وسائط آلات و ادوات است و چه بسیار میشود که رویائی در عالم خواب ببیند آثارش در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود و همچنین چه بسیار واقع که مسئله را در عالم بیداری حل نکند در عالم رویا حل نماید چشم در عالم بیداری تا مسافت قلیله مشاهده نماید لیکن در عالم رؤیا انسان در شرق است غرب را ببیند در عالم بیداری حال را ببیند در عالم خواب استقبال را ببیند در عالم بیداری بوسائط سریع در ساعتی نهایت بیست فرسخ طی کند در عالم خواب در یک طرفه العین شرق و غرب را طی نماید زیرا روح در سیر دارد بی واسطه یعنی سیر روحانی با واسطه یعنی سیر جسمانی مانند طیر که پرواز نمایند یا آنکه بواسطه عالمی حرکت نمایند و در وقت خواب این جسد مانند مرده است نه بیدار و نه شنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک - یعنی قوای انسان مختل شود لکن روح زنده است و باقی است بلکه نفوذش بیشتر است پروازش بیشتر است ادراکاتش بیشتر است اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل این است که تصور نمائیم مرغی در قفس بوده بسبب شکست قفس هلاک - گردیده و حال آنکه مرغ را از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح بمثابة مرغ ما ملاحظه کنیم که این مرغ

را بدن این قفس در عالم خواب پرواز است پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود ادراکاتش بیشتر گردد انبساطش بیشتر میشود فی الحقیقه از جحیم به جنت تعمیم رسد زیرا از برای طیر شکر جنتی اعظم از آزادی از قفس نیست این است که شهدا در نهایت طرب و سرور به میدان قربانی شتابند و همچنین در عالم بیداری چشم انسان نهایت یک ساعت مسافت ببیند زیرا بواسطه جسد تصرف روح باین مقدار است اما بیصورت و دیده عقل امرینا را ببیند آنجا را ادراک کند و اکتشاف احوال نماید و تمشیت امور دهد حال اگر روح همین جسد باشد لازم است که قوه بصیرت نیز همین قدر باشد پس معلوم است که آن روح غیر این جسد است و آن مرغ غیر این قفس و قوت و نفوذ روح بدن واسطه جسد شدیدتر است لهذا اگر آلت محطل شود صاحب آلت در کار است مثلا اگر قلم محطل شود بشکند کاتب حی و حاضر و اگر خانه خواب شود صاحب خانه باقی و برقرار این از جمله براهینی است که دلیل عقلی است بر بقای روح اما دلیل دیگر این جسد ضعیف شود فربه گردد مریض شود صحت پیدا کند خسته گردد در راحت شود بلکه حیوانی دست قطع شود و پا قطع شود و قوای جسمانی مختل گردد چشم کور گردد گوش کور

شود زبان لال گردد اعضا بمرض فلج گرفتار شود خلاصه
جسد نقصان کلی یابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات
روحانی خوش باقی و برقرار نه نقصانی یابد نه مختل
گردد ولی جسد چون مبتلا بمرضی و آفت کلی گردد از فیض
روح محروم شود مانند آینه چون بشکند و یا غبار و زنگ بردارد
شعاع آفتاب در او ظاهر نشود و فیضش نمودار نگردد از پیش
بیان شد که روح انسانی داخل جسد نیست زیرا مجرد و
مقدس از دخول و خروج است و دخول و خروج شان اجسام
است بلکه تعلق روح بجسد مانند تعلق آفتاب بآینه است
خلاصه روح انسانی بر حالت واحد است نه بموضع جسد
مریضی میشود و نه بصحت جسم صحیح گردد نه علیل شود نه
ضعیف گردد نه ذلیل شود نه حقیر گردد نه خفیف شود نه
صغیر یعنی در روح بسبب قوت جسد هیچ خللی عارض
نگردد و اثری نمودار نشود ولو جسد زار و ضعیف شود و
دستها و پاها و زبانها قطع شود و قوای سمع و بصر مختل
شود پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و مقایسه
مشروط به بقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم
جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب
در آینه ظاهر و آشکار گردد و چون آینه غبار یابد و یا بشکند
از شعاع آفتاب محروم ماند .

استخراج از مفاوضات صفحه ۱۸۱

سؤال از حیات ابدیه و دخول در ملکوت مینماید ملکوت
باصطلاح ظاهری آسمان گفته میشود اما این تعبیر و تشبیه
است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست
مقدس است از زمان و مکان جهان روحانی است و عالم
روحانی و مرکز سلطنت یزدانی است مجرد از جسم و -
جسمانیت و پاک و مقدس از اوهام عالم انسانی چه کسسه
محصوریت در مکان از خصائص اجسامت نه گمراخ و مکان و
زمان محیط بر تن است نه عقل و جان ملاحظه نمایند که
جسم انسان در موضع صغیری مکان دارد و تمکن در دو وجب
زمین نماید و احاطه بیش از این ندارد ولی روح و عقل
انسان در جمیع ممالك و اقالیم بلکه در این فضای نامتناهی
آسمان حیر نماید و احاطه بر جمیع کون دارد و در طبقات
علیا و معدی منها کشفیات اجرا کند این از این جهت است
که روح مکان ندارد بلکه لا مکان است و زمین و آسمان نسبت
بر روح یکسانست زیرا اکتشافات در مورد نماید ولی این جسم
محصور در مکان و بی خبر از دون آن و اما حیات و حیات است
حیات جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات
جسمانی است اما حیات روح عبارت از هستی ملکوتی است
و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از

نفحه روح القدس و حیات جسمانی هر چند وجودی دارد ولی در نزد مقدسین روحانی عدم صرف است و موت محضی مثلا انسان موجود است و این سنگ نیز موجود اما وجود انسانی کجا و وجود این سنگ کجا. هر چند سنگ وجود دارد اما نسبت به وجود انسان معدوم است از حیات ابدیه مقصد استفاضه از فیض روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسیم و نفحه نوبهار ملاحظه کنید که این گل اول حیات داشته است اما حیات جمادی لکن از قدم موسم ربیع و قیضان ابر بهاری و حوار آفتاب نورانی حیات دیگر یافته است و در نهایت طراوت و لطافت و معطر است حیات اول این گل بالنسبه بحیات ثانیه مات است مقصد این است که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی است و منزله از زمان و مکان است مثل روح انسان که مکان ندارد زیرا در وجود انسانی اگر قحطی کنی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا کنی چه که ابد ا روح مکان ندارد و مجرد است اما تعلق باین جسم دارد مثل تعلق این آفتاب به این آینه مکانی ندارد اما بآینه تعلق دارد همین طور عالم ملکوت مقدس است از هر چیزی که به چشم دیده شود یا بحواس سائر مثل سمع و ذوق و لمس احساس کرد این عقل که در انسان است مسلم الوجود است آیا در کجای انسان است

اگر در وجود انسان قحطی نباشد و کوشش و سائر حواس چیزی نیابی و حال آنکه موجود است پس عقل مکان ندارد اما تعلق بدماغ دارد ملکوت هم چنین است و همچنین محبت نیز مکان ندارد اما تعلق بقلب دارد و بهم چنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق بانسان دارد اما داخل شدن در ملکوت بمعیت الله است بانقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفا است و استقامت و وفاست بجان فشانست پس باین بیانات واضح گشت که انسان باقی است و حی ابدی است لکن آنهایی که مؤمن بالله اند و محبة الله و ایقان دارند حیاتشان طیبه است یعنی ابدیه گفته میشود اما آن نفوسی که محتجب از حق هستند با وجود آنکه حیات دارند اما حیاتشان ظلمانی است و نسبت بحیات مؤمنین عدم است مثلا چشم زنده است و ناخن نیز زنده است اما حیات ناخن نسبت بحیات چشم عدم است این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود دارد اما سنگ بالنسبه به وجود انسان عدم است وجود ندارد زیرا انسان چون وفات یافت و این جسم متلاشی و معدوم گشت مانند سنگ و خاک جماد شود پس مشهود شد که وجود جمادی هر چند وجود است ولی بالنسبه به وجود انسانی عدم است بهم چنین نفوس محتجبه از حق هر چند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند

اما بالنسبه بوجود ^{قدسی} ابناء ملكوت الهی معدومند
و مفقود *

نطق مبارك در نیویورک امریکا شب

یکشنبه ۷ جولای ۱۹۱۲

خوش آمدید خوش آمدید انسان دو حیات دارد یسک
حیات جسمانی يك حیات روحانی حیات جسمانی انسان
حیات حیوانی است ملاحظه میکنید که حیات جسمانی انسان
از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن
و اشیاء محسوسه را نظیر کائنات مائمه از ستاره و آفتاب و ماه
و جبال و دره ها و دریا ها و چشمه ها و جنگلها دیدن
است این حیات حیات حیوانی است مشهود و واضح است
که حیوان با انسان در معیشت جسمانی مشترك است یسک
چیز دیگر هست و آن این است که حیوان در معیشت
جسمانی خود راحت است ولی انسان در معیشت جسمانی
خود در تعب ملاحظه کنید که جمیع حیوانات در این صحرا
هستند در کوه ها هستند در دریا ها هستند اینها بسهولت
معیشت جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست میآورند
این مرغها در این صحرا نه کسی نه صنعتی نه تجارتی نه
فلاحی بهیچ وجه من الوجوه زحمتی ندارند هوای بسیار
لطیف امتنشا ق میکنند و بر اعلی شاخه های درختهای

سبز و خرم لانه و اشیانه مینمایند و از این دانه های موجود
در این صحرا تناول میکنند جمیع این خرمها ثروت آنها
است بمجرد اینکه گرسنه میشوند دانه حاضر بعد از خوردن
دانه ها بر اعلی شاخه های درخت در نهایت راحت و
آسایش بدون و حمت و مشقت راحت و آسایش مینمایند و
همچنین سایر حیوانات لکن انسان به جهت معیشت جسمانی
خود باید تحمل مشقات عظیمه کند شب و روز آرام نگیرد یا
فلاحت کند یا صنعت نماید یا به تجارت مشغول گردد یا
در این معادن شب و روز کار کند یا در نهایت زحمت و مشقت
باین طرف و آنطرف سفر کنند و زیر زمین و روی زمین کار
نماید تا آنکه معیشت جسمانی او میسر گردد ولی حیوان
این و حیات را ندارد و با انسان در معیشت جسمانی مشترك
است و با وجود این راحت نتیجه از این معیشت جسمانی
آنها نیست و اگر صد سال زندگانی کند از حیات جسمانی
عاقبت ابدان نتیجه نیست فکر کنید به بینید آیا هیچ نتیجه
در حیات جسمانی هست این همه میلونها نفوس که از این
عالم رفتند آیا هیچ دیدید که از حیات جسمانی خود نتیجه
گیرند جمیع حیاتشان بهد رفت زحمتشان هدر رفت
مشقاتشان هدر رفت صنعتشان هدر رفت تجارتشان هدر
رفت و وقت رفتن از این عالم در کف چیزی نداشتند

نتیجه نگرفتند اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز حیاتی است که ابدی است سرمدی است پر توفیق الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است ملاحظه کنید نفوس را که حیات روحانی مکمل از برای آنها فنائی نبود اضمحلالی نبود از زندگانی نتایج گرفتند و ثمرهائی بردند آن ثمره چه چیست است آن قربیت الهیه است آن حیات ابدیه است نورانیت سرمدیه است آن حیات بقا است آن حیات ثبات است آن حیات روشنائی و سایر کمالات انسانی حتی چون در نقطه تراب ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی بود و از حیات روحانی نصیبی نگرفتند آثارشان بکلی محو شده ذکر نه اثری و نه ثمری نه صیتی حتی در نقطه ثواب نه قبری و نه اثری نهایت ایامی چند فیورشان معمور بعد مظهر شد و رفعت لکن نفوسینه حیات روحانی داشتند این ها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستاره درخشیدند عزت ابدیه دارند در محفل تجلی الهی هستند از مائده آسمانی مرزوقند از

مشاهده جمال الهی مستفیضند عزت ابدیه از بسرای آنهاست در جمیع مراتب الهی حتی در عالم تاسوت ملاحظه کنید می بینید آثار اینها باقی است ذکر اینها باقی است اخلاق اینها باقی است مثلاً سه هزار سال یا دو هزار سال پیش نفسی بوده منسوب بعتبه الهیه بوده مؤمن بوده و مستقیم بر امر الله بوده الی الان آثار آنها باقی است الی الان بذکر آنان خیرات و میراث میشود الی الان بنام آنها مدارس تشکیل میگردد در معابد تأسیس میشود الی الان بنام آنها شفاخانه هائی ترتیب میشود مثلاً حواریون حضرت مسیح حیات جسمانی بطرس حیات ماهی گیری بود دیگر حیات یک ماهی گیر معلم است چه چیز میشود اما حیات روحانیش به نفثات مسیح در نهایت روشنائی که حتی در نقطه تراب آثار او باقی است و امپراطوری روم نپروین بآن عظمت نه اثری و نه ثمری نه بروزی و نه ذکر و نه ظهوری پس معلوم شد که اصل حیات انسان حیات روحانی است این حیات روحانی انسان نتیجه دارد این حیات روحانی انسان باقی است این حیات روحانی انسان ابدی است این حیات روحانی انسان عزت سرمدی است الحمد لله بحضرت بهاء الله از برای شما این حیات روحانی میسر است این موهبت کبری جلوه نموده این شمع

روشن افروخته شده جمیع نفوسیکه ملاحظه میکنید در روی زمین از ملوک گرفته تا ملوک حیات آنان را نتیجهئی نیستی نه اثری نه عنقریب ملاحظه میکنید که بکلی محو شده اند و از این عالم رفته اند نهایتش پنجاه سال زندگانی نمایند ولی از این حیات نه اثری نه ثمری نه نتیجهئی مرتب لکن شما الحمد لله بعنایت حضرت بهاء الله حیات روحانی یافتید و بنورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استفاضه مینمائید لهذا شما ابدی هستید سرمدی هستید باقی هستید روشن هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل حتی در نقطه تراب آثار شما باقی و برقرار فراموش نخواهد شد و در عوالم الهی مثل آفتاب روشنید نورانیت شما واضح و مشهود است در محفل تجلی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال مستغرق خواهید بود شکر کنید *

نطق مبارک شب شنبه ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱ مطابق

۱۹ دیقعدہ ۱۳۲۹ در منزل مستر

دریفسوس

هو الله

اسباب باید زکری از ترقی و بقای روح بشود هر شئی موجودی لابد بر این است یا در ترقی است یا در تدنی

در کائنات توقف نیست زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند یا از عدم بوجود آیند و یا از وجود بعدم روند انسان از بدایت وجود رو بترقی است تا بدرجه توقف رسد بعد از توقف تدنی است این شجر از بدایت وجود روبه نشو و نماست تا بنهایت ترقی رسد لابد بعد از ترقی تدنی است مثلاً این مرغ پرواز دارد تا روبه اوج میرود در توقی است چون توقف نماید رو بتدنی است پس معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقی نباشد توقف است زیرا حرکت از برای وجود لازم ذاتی است انفاک ندارد پس حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه این واضح است که از برای روح ترقی نیست تدنی نیست چون تدنی نیست لابد رو بترقی است و هر چند مراتب محدود است ولی فیوضات ربانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقی دائمی است زیرا اکساب فیض مستمر است ملاحظه فرمایند روح و عقل انسان را از بدایت حیات رو بترقی است علم رو بتزاید است لهذا معلومات تناقضی ننماید بلکه در تزاید است بهمچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو بترقی است چنانکه کمالات نامتناهی است این است که

در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرات است زیرا سبب علو درجات است و طلب عفو و مغفرت است اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امر عبث است دیگر چرا دعا میکنی چرا خیرات و مبرات مینمائی چرا علو درجات میطلبی در جمیع کتب الهی مذکور است که پس به جهت اموات خیرات و مبرات کنید دعا و نماز و نیاز نمائید طلب مغفرت کنید این برهان کافی است که روح را ترقی بعد از صعود ممکن زیرا هر چند مراتب متناهی ولی کمالات غیر متناهی است در عالم ناسوت تزايد و تناقص است نه ملوک در عالم ارواح تناقص و تدنی نیست مثل اینکه عقل و علم انسان دائما رو بتزايد است باری امیدوار از فضل حق چنانکه شماها چه در عالم ناسوت و چه در عالم لاهوت همیشه در ترقی باشید روحان انبساط یابد چه در این عالم چه در آن عالم عقل و فکر و ادراکات رو بتزايد باشد در جمیع مراتب وجود ترقی کنید توقف از برای شماها نباشد زیرا بعد از توقف تدنی است و از این گذشته چون بسائر کائنات نظر کنی واضح است که ترکیب عناصر مختلفه است لهذا این ترکیب مبدل بتحلیل میشود مثلاً جسم انسان از عناصر متعدده مرکب است ولی این ترکیب دائمی نیست لابد تحلیل میشود چون تحلیل یابد آن وقت انعدام

جسم است زیرا هر ترکیبی را تحلیلی است پس لابد این ترکیب عناصر متعدده مختلفه منقلب بتحلیل میشود اما روح - انسانی ترکیب نیست از عناصر مختلفه نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع چون مرکب از عناصر نیست این است که حی و باقی است و در نشئه ابدی است حتی در علم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام مستحیل زیرا مرکب نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع چون مرکب از عناصر نیست تا بتحلیل شود امثال کائناتی که از عناصر مرکب است از برای آنها انعدام است مثلاً میگویند از برای طلا انعدام نیست چه که بسیط است مرکب نیست عنصر واحد است ترکیب نیست تا بتحلیل و معدوم شود اما اهل حقیقت بر آنند که کافه موجودات مادی و لو فلاسفه زمان بسیط دانند اگر تحقیق و تدقیق شود آن نیز مرکب است باری چون روح انسانی از عناصر متعدده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود و همچنین آثار مرتب بر وجود است شیء موجود اثر دارد بر شیء معدوم ابدا اثر مرتب نمیشود ملاحظه کنید نفوس مقدسه آثارشان در جمیع عوالم باقی است حتی در عالم عقل و نفوس تا ثیرشان باقی و برقرار است مثلاً آثار حضرت مسیح در عالم عقل و ارواح ظاهر و باهر است روح مسیح موجود است که

این آثار بر آن مرتب است بر مبدء اثری مرتب نمیشود پس
 روح موجود است که این تا* ثیرات دارد جمیع کتب آسمانی
 ناطق باین است ملاحظه در کائنات موجوده نمایند که جمیع
 منتهی به نبات میشود نبات منتهی بحیوان و حیوان منتهی
 بانسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری اگر
 چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود این عالم عیث
 است تکرار میکنم تا درست متلفت شوید جمیع کائنات -
 نامتناهی صادر از جمیع است اخص از جمیع نبات است
 و اخص از نبات حیوان و اخص از حیوان انسان پس کائنات
 منتهی بانسان شد و انسان اشرف کائنات است و اگر ایمن
 انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتعب و مشقت
 کدو بعد مبدء شود عالم وجود او هام متحف است و سراب
 بی پایان این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده و
 عیث باشد لا والله هر طفلی ادراک کند که این جهان
 نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سرنوشتی و این
 کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه نسی
 والا زیان اندر زیان است این است که بعد از ایمن
 حیات ناسوتی حیات ملکوتی است روح انسان باقی است
 و فیوضات الهی نامتناهی اما مادیون میگویند کجا است کو
 آن روح ما چیزی نمی بینیم روحی نمی بینیم صدائی نمیشنوم

چیزی استشمام نمیکیم پس روح وجود ندارد بلکه مبدء -
 شده است مادیون چنین میگویند لکن ما میگوئیم این جمیع
 بعالم نبات آمد نشو و نما نمود قوه نامیه یافت ترقی کرد و -
 بعالم دیگر آمد درخت شد اما عالم جمیع هر چند از آن
 هیچ خبر ندارد ولی دلیل بر آن نمیشود که عالم نباتی
 نیست بجهت اینکه جمیع احساس نمیکند و استعداد ادراک
 عالم نباتی ندارد این نبات بعالم حیوانی آید و ترقی کند
 لکن درختان احساس آن نمیکند زیرا این نبات خبر از عالم
 حیوان ندارد بلسان حال میگوید عالم حیوان که من
 احساس نمیکم و حال آنکه عالم حیوان موجود است همینطور
 حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد در عالم خود شرم میگوید
 عقل کورج انسانی کو این دلیل بر این نیست که روح
 انسانی وجود ندارد پس هر رتبه مادیون ادراک رتبه
 مافوق نمیکند مثل اینکه این گل خبر از عالم ما ندارد نمیدان
 که عالم انسانی هم هست در رتبه خود میگوید عالم انسانی
 کومن عالم انسانی نمی بینم این نسیدن او دلیل بر عدم
 وجود انسان نیست حال اگر مادیون خبر از وجود ملکوتی
 نداشته باشند دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی نیست
 بلکه نفس وجود ناسوتی دلیل بر وجود ملکوتی است زیرا

نفس فنا دلیل بر بقاء است اگر بقاء نباشد فنا نیست
 نفس ظلمت دلیل بر نور است نفس فقر دلیل بر غنا است
 اگر فقر نباشد غنا نیست نفس جهل دلیل بر علم است اگر
 علم نباشد جهل نیست زیرا جهل فقدان علم است فقر
 فقدان غنا است ظلمت عدم نور است عجز عدم قدرت است
 ضعف عدم توانائی است نفس فنا دلیل بر بقاء است اگر
 چنانچه فنا نباشد ابد بقاء نباشد اگر غنا نباشد فقر نباشد
 اگر علمی نباشد جهلی نباشد اگر جمیع مردم فقیر بودند آنوقت
 فقر نباشد فقر بنابرین پیدا میشود پس نفس فنا دلیل بر بقاء است
 و اگر بنا بر این باشد که مظاهر مقدسه انبیای الهی چرا
 اینقدر زحمت میکشیدند حضرت مسیح چرا این صدمات
 برخود قبول میفرمود حضرت محمد چرا این مصائب را برخود
 تحمیل مینمود حضرت باب چگونه گلوله بر سینه مبارک خویش
 قبل میکرد جمال مبارک چرا این همه زجر و بلا و حبس
 و زندان برای خود قبول مینمود مادام که بقا از برای روح نه
 تحمل این زحمات را چه لازم حضرت مسیح هم ایام خویش
 را بخویش میگذرانید اما چون روح باقی است این است که
 حضرت مسیح اینهمه آلام و محن را برای خود قبول کرد انسان
 اگر ادنی ادراکی داشته باشد فکر کند میگوید عالم عالم
 وجود است نه عدم ثنائات متصل ترقی میکنند از رتبه بر رتبه

ما فوق بطور میشود آن ترقی منقطع شود حال آنکه میگوید
 ترقی از لوازم وجود است باز این را میگوید زیرا از هر
 چیزی خبر است مانند جمادات میگوید که عالم انسانی
 چشم ندارد گوش ندارد شامه ندارد ده بوی این دکل را
 بشنود این است که در عالم جمادات چیزی وجود مادی وجودی
 نیست این از نقص جمادات است ولی دلیل بر این نیست که
 وجودی غیر وجود جمادی نیست این مادیون از جهلشان
 است که میگویند که عالم ارواح کو حیات ابدیه کو الطاف
 خفیه الهیه که چیزی نمی بینیم مثل اینکه این جمادات میگوید
 که کمالات انسانی کو چشم کو گوش این از نقص جمادات است -
 امید داریم انشاء الله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد
 شود و یقین بدانید این حواس جسمانی استعداد آن ندارد
 که ادراک عوالم روحانی نماید ولی قوه ادراک و عقل کلی
 ربانی میفهمد بصیرت انسانی مشاهده مینماید گوش روح
 استماع میکند این مادیون نفوس هستند که حضرت مسیح
 میفرماید چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی -
 نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک نمیکند چنانچه حضرت
 اشعیا میفرماید (اصحاح ۶) شما میشنوید ولی نمیفهمید
 شما می بینید ولی ادراک نمیکید و در قرآن میفرمایند
 (صم بکم عی فهم لا یسقلون) چشم نور چگونه مشاهده

آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع آواز شهنواز نماید بقول
حکیم سنائی .

نکه رمز الهی پیش نادانان چنان

پیش کر بر بط سراویش کر آینه دار

هو الله (۴)

[ای دهنده الهی جهان را بنیاد بر باد است و جهانیان
را پایان بنیان هستی ویران آسایشی نه و آرايشی نیست
بلکه آزمایش است و بلایا و رزایا جهان آفرینش لهذا
جانهای پاک دل بحالم خاک نبندند بلکه توجه بجهان دیگر
دارند و تماشای عالم بالا خواهند زندگانی موقت را فسدای
حیات جاوید نمایند و راحت موهم را وقف زندگانی موعود
کنند از تراب درگذرند و دیده بملکوت رب الارباب بکشایند
لهذا پایان زندگانی یاران سرور اندر سرور است و حیراندر
حیر و فوزیالطاف رب غفور و وصول بمقام مشکو این است که آنان
رامات حیات است و مرگ حدیقه‌ی پر شکوفه و برکت فنا عین
بقاست و فقدان عین وجدان]

ای بنده الهی این جهان فانی را بقائی نه و این خاکدان
تراپی را صفائی نه و یاران جسمانی را وفائی نه مرغ بمنستان
حقیقت البته هر وقت آرزوی کلشن تقدیس نماید و بگلبن معانی
پرواز خواهد این عالم فانی جهان تراپی بسی تنگ و تاریک

است آهنگ جهان الهی کنید و در فردوس رحمانی لانه و
آشیانه سازید پری بکشائید و پروازی کنید تا بمالی رسید
که مقدس از ذکر و بیان است و منزله از عرفان اهل امکان نفحه
آن کلشن تقدیس در مشام است و بشارتش در سمع دل و
جان .

ای آتش افروخته شعله محبت الله در این کشور خاک
دل بحالم پاک ببرند و در این عرصه تنگ آهنگ جهان
پر گشایش نما از قطره بیحر راجع شو و از ذره بشمس عاید
از سراب بدریای عذب فوات توجه کن و از ظلمتکده تراب
بمطلع آفتاب از فقدان صرف بوجدان قدم روی نما و از
اضمحلال بخت بوجود محض راجع گرد از عدم بحالم قدم
قدم نه و از بیچارگی بجهان آزادگی نظر نما ملجاء و پناهست
ملکوت ابهی است و ملاذ و کشف امانت افق اعلی از چاه
افسرده و از چه پژمرده سرد در گریبان خموشی میر باج
قبول پرواز کن جان در این خرابه زار آمال هدرده فدای
جمال جانان کن .

الحمد لله بتجربه رسیده نه زندگانی این عالم را مزیت
و حلاوتی نه و گلستان حیات جسمانی را طراوت و لطافتی
نیست شهادش حنظل است و شکرش سم مکرر حیاتش مناس
است و خوشیش زهر حیات پس اگر طیری در بدایت پروبال

بلگستان ذوالجلال پرواز نماید سبیل نجات پیموده است و از
 پیمان و پیمان حسن ختام صهبای عنایت نوشیده است لهذا
 نماید در نهایت تسلی و رضا باشید و بصیر در بلا و اصطبا
 در باء و ضراء مبعوث گردید تا کل تا سی بشما نمایند
 و در بحر رضا مستغرق گردند امید است که کل ما بجهان -
 الهی در اقرب وقت بشتاییم و از تنگی و آلودگی این خاکدان
 نرایی برهیم این دنیای فانی لیاقت دل بستگی ندارد و -
 نایستگی تعلق نداشته و نخواهد داشت امری در این عالم
 مهم نمرده نشود مگر ظهور فضائل و خصائل و مناقب انسانی
 که اعظم و دیعه الهی است و آن جلوه رحمانی عبارت از -
 ظهور این نصایح و وصایاست

جهان مانده بازار سوداگران است هر چه در کس
 بیدان تجارت بشتاید و چون شام بلان و آشیانه خویش
 آید اگر ربی نموده شادمانی کند و اگر اوقات را بمهملی
 گذراند و پشیمانی یابد و بنا کامی افتد همچنین انسان در این
 جهان اگر همتی نماید و جانفشانی کند و ارتباط بجهان دیگر
 جوید و بنشر نفعات الله پردازد چون ایام عمر منتهی شود
 خود را ریح عظیم انداخته بیند و نفعات روح پرور جنست
 النسم استنشاق کند مطلع وفا گردد و مظهر الطاف جمال
 الهی و اگر بهی و همس خویش پردازد تو مید کرد و بیاء من

شدید افتد و خسران مبین مشاهده کند و عذاب جحیم
 مبتلا گردد

ایام در گذراست و حیات بی تحمل بلایا و رزایا
 فی سبیل الله بی فائده و ثمر در عاقبت ایام چون تا میل
 نماید و ملاحظه کند که اوقات در میان مصائب فی حب الله
 منتهی شد بهتر است و یا آنکه مشاهده کند که در بالین
 راحت گذرانده چون مرد و گذشت است اول گوارا تر بلکه ثمر
 شجر حیات روح پرور باشد و ثانی لم یکن میثا بلکه باعث
 اسف و حسرت گردد هر حیاتی را عاقبت موتی و هر قائمی
 را فنائی این جام بجهت کل سرشار است و هر نفس عاقبت از
 جرعه سرمست گردد و جهان دیگر شتابد و حکمت الهی
 چنین اقتضا نماید فی الحقیقه عین عنایت است و اعظم
 موهبت چنانچه غیوبت از عالم رحم و دخول در این عالم از
 توفیقات صمدانیه است و همچنین خرج از این جهان و
 دخول در جهان جا نان از اعظم مواهب حضرت رحمان و قایت
 قصای روحانیان مقصود از این حیات در این عالم دنیایان
 است ده انسان اکتساب فیقر ابدی نماید و روی بنور ایمان
 روشن نماید از عین یقین نوشد و بملکوت الهی پی برد و اکتساب
 فضائل عالم انسانی نماید و رضای الهی موفق شود از راحت
 و آسایش جسمانی و تن پروری و آلودگی باین دنیای فانی

چه نتیجه‌ی حاصل واضح است که انسان عاقبت خائف و -
 خاسر گردد پس باید از این افکار بکلی چشم پوشید آرزوی
 حیات ابدیه و علویت عالم انسانی و ترقیات ربانی و فیوضات
 کلیه آسمانی و نفحات روح القدس و اعلاء کلمه الله و هدایت
 من علی الارض و ترویج صلح عمومی و اعلان وحدت عالم
 انسانی نمود کار این است والا باید با سائر وحوش و طیور
 باین حیات جسمانی که نهایت آمال حیوانات است پرداخت
 مانند بهائم در روی زمین محصور شد انسان بجهت زندگانی
 این حیات دنیا خلق نشده است بلکه انسان بجهت فضائل
 نامتناهی و علویت عالم انسانی و تقرب درگاه الهی و جلوس
 بر سریر سلطنت ابدیه خلق شده است امید این عبد چنان
 است که یاران الهی بچشم نفحات قدس مأموس نگردند و
 بغیر تبلیغ امر الله نفس برنیارند شب و روز ترتیل آیات
 الهی نمایند و روز و شب بپوشد طوبه جنت ایهی مشام
 معطر نمایند ایام حیات را هدر ندهند و قبل از وفات آنچه
 منتهی آرزوی مقربین است فائز گردند تخم بیفشانند که
 جهان وجود از شرق و غرب سبز و خرم گردد و درختی
 بنشانند که ابدالدهر ثمرات بدیهه بیارارد انسان باید
 در امر مهمه ایام خویش بگذراند و چون حیات بانتهای رسد
 نتیجه‌ی در دست باشد و ثمری از وجود حاصل والا ایامی

پشتون نفس و هوی گذشته و مدت عمر منتهی گشته و امیدی
 باقی نمانده و خائف و خاسر گردیده در نهایت یأس و
 نومیدی قطع انفس نماید چه خسران است اعظم از این
 و چه زیان است اشد از این
 ای احبای الهی بکوشید که وقت ظهور شئون رحمانی
 است و هنگام نشر نفحات الهی افسرده ننشینید و پژمرده
 نمانید جذوه پر شعله باشید و حدیقه پرنفحه بعد از صعود
 جمال محبوب خاک بر سر وجودیکه دقیقه راحت جوید و در -
 بسر راحت بیایید ای ثابتان بر پیمان جوهر و خروشی
 ای یاران مهربان جذبه و شوقی ای عاشقان جمال رحمن
 ناله و فغانی وای سرستان بادیه الست ذوق و طریقی
 وقت را از دست مدهید فرصت را غنیمت شمیرید وقتی آید
 که آرزوی یک دم از این ایام نمائید حال شما الحمد الله در
 این راه مستمیرید ملاحظه کنید که چقدر شک رباید بنمائید
 و چه شعله باید بسوزید چه شمع باید بیفزوزید و چه
 صیحه باید بلند کنید افسرده مرده است مخمود محمود نه
 صامت ناطق نیست خفته بیدار نه غافل آگاه غافل ساغر جان -
 سوختن بنار محبت رحمان است و راحت وجدان تحمل مشقات
 در سیل جانان دریم ظهور و قرن هجلی طهر هر نفسی
 از کائنات طهر قطره‌ی نوشید پرتوی یافت و آن قطره دریا

شد و آن سراج در مرعصار آفتاب گردید ملاحظه نمائید که
 در قرون اولی هر نفسی که بآستان الهی انتساب یافت
 بند در عالم وجود بحیز شهود چه جلوه و ظهوری نمود
 حال هزاران درجه افزون است اگر الیم احبای الهی به
 ملتفت فضل غیر متناهی ربانی در حق خویش شوند و اله
 و حیران گردند و متحیر شوند که این چه عنایت است و این چه
 موهبت این چه فضل است و این چه جود نصیحت عبد البها
 را بسجان و دل گوش نمائید و بهوش آئید این عبد در آستان
 مقدس الهی بنهایت تضرع کریه و زاری نماید و از برای -
 یاران طلب تاءید و توفیق صمدانی کند ای یاران روحانی
 من زحمات و مشقاتتان در خدمت امرا لله و تحمل مصیبت و
 بلا و معارفت ضحفا معلوم و واضح مکافات این اعمال مقبوله
 از جمال ابهی است در ملکوت تقدیس خوف بحرف مذکور و
 در لوح محفوظش کلمه بکلمه مسطور پاداش این عبودیت و
 جانفشانی را در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود .

عع

حواله

ای مشتاق ملکوت ابهی طائر عنایت از آشیان الهی
 پرواز نمود و مراتب وجود را طی کرد تا بمنزلگاه عالم

انسانی رسید و بهر سمت پرواز نمود تا در عرصه قلب تسو
 لانه کرد این طیر دست آموز پروردگار است و این باز از
 ساعد شهریار آمد قدرش را بدان و مهرش را گران کن
 تا صید افکن گردی و شکار گیر چه که این شهباز را منقار
 از فولاد معدن اسرار است و چنگش روئین و آفت هر شکار
 بآنچه مقصود است پی بر و البها علیک . عع

حواله

ای اسرار آن سید ابرار ابنا اگر از عنصر جان و دل
 آباء باشند یعنی حسن اخلاق منظم بشرف اعراق گردد
 یعنی پیر بر قدم پدر باشد نسبت بنوّت حقیقی است -
 الولد ابیه ولی اگر از عنصر آب و گل پدر باشد و نصیب
 از جان و دل مفقود یعنی سوء اخلاق منافی شرف اعراق -
 گردد آن نسبت مجاز است اینست که خطاب بحضرت نوح
 میفرماید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی یا
 نوع کتمان از اولاد و سلاله تو نیست خارج است زیرا این
 نسبت مجاز است نه حقیقی حال امید چنانست که شما
 منشعب از عنصر جان و دل آن بزرگوار باشید نه زادگان آب
 و گل شمع او را برافروزید گشت او را آب دهید درخت امید
 او را پیروزانید اما رو باینکه دیده بود حقیقت واقع پسود
 لهذا بعد از موعود مذکور روح جدید عنایت شد و حیسات

ابدیه حاصل گشت بجهان ابدی شتافت و زندگانی جاودانی یافت بمحفل تجلی پرواز نمود و باملاء اعلی دمساز گشت شما مخزون مباشید دلخون مشوید ما یوس منشینید مطمئن باشید توکل برخدا کنید و تشبث بذیل کبریا نمائید بفضل و موهبت الهیه مطمئن باشید و در ظل شجره رحمانیه بیسائید و دل و جان را بنور هدایت و استقامت و ثبات بیارائید و علیک البها الابهی . ع

هو الابهی

یا غلام در صقع رضا مرکب محشور گشت دریم نشور بنام فرح و سرور از دست ساقی طهور نوشید و درما طهو از اوساخ شئون امکان پاک و مقدس گشت پس توانشاء الله غلام درگاه حضرت رب علامی از این کائنات همیشه مدهوش و سرمست باش تا در این توده خاک نفس پاکی کشی و جلوه انجم افلاک نمائی و لیس هذا علی ربك القديم بعزیز این نجم اجسام عنصری و از جهان طبایعند چون در عالم خود بینی جهان عناصر لطافتی دارند در فجر و افق عالم روشن و منیرند پس ملاحظه کن اگر حقیقت انسانیه که از جهان الهیست چون در مراتب وجود توفی نماید لطافت و صفا و نیرانیت و فیض بها اكتساب کند چگونگی از افق وجود بنور شهود مشهود گردد و البها علیک . ع

هو الابهی

ای راضی بقضای الهی مصائب و رزایا هر چند مصائب و بلا یا ست لکن اگر تفکر و تدبیر رود ملاحظه میگردد که جمیع مبنی بر حکمت الهیه و مبتنی بر اسرار خفیه است زیرا حکیم قدیر تقدیر عبث و امر عسیری سبب و تاثیر نمیفرماید پس لابد جهتی دارد و حکمتی در امر است لوکشف الخطاء لاخترتم الواقع و از این گذشته بعد از مصیبت کبری صمود الی الله موهبت عظمی است فوالله الدی - لا اله الا هو اگر پرده از میان برداشته شود کل تمنای این مینمایند که خود و عزیزترین بستگان و دوستانشان در نهایت سرعت و تعجیل رجوع الی الله نمایند و لکن حکمت الهیه این سر مکنون را مستور نموده لیهلك من هلك عن بینة و لیلوکم ایکم احسن عملا باری امید چنانست که آنجناب ببشارات الهیه مطمئن باشید مخزون و دلخون مباشید البها علیک عبد البها . ع

هو الابهی

ای ورقه طیبه از آثار باهره یم الله آنکه امائی از رقد نفس و هوی میصوت و در ظل لواء کلمه جامعه محشور شدند که فخر رجال و روشنائی جهان گشتند لسان بذکر رحمن گشودند و وجود و جان بنفحات جانان ترو تازه -

کردند چون جبل راسخ بر امرالله استقامت نمودند و چون
بحر موج در معرفت پروردگار لثالی معانی افشاندند پس
از خدا بخواه که یکی از این ورقات ثابتات ناطقات شوی از
صعود طفل محزون مباشر و مخم مگرد از خاکدان ترابی
بفضای جان فزای الهی شتافت و از تنگنای جسمانی بصرای
وسیع روحانی پرواز نمود و از این منزل فانی بمنزل قدس الهی
عروج نمود خوشا بحال او خوشا بحال او ناله مکن فغان
منما صبر و قرار را شعار خود کن و تحمل و اضطبار را دثار
خویش را اگر بدانی که در چه مقعد صدق ساکن و در چه
ملاء اعلائی حاضر البته شکرنامی و حمد کنی والبهاء عليك
ولی کل ثابت علی عهد الله و میثاقه الذی اخذه من اهل
السموات والارضین . ع ع

هو الله

ای دویار عزیز سرگونی من در این جهان امن و امان
رسو سامان چه کار آید آسودگی بدن و خفتن شب و گفتن
رز و انداختن در صبح و افروختن در شام و راحت بستر
مغری حسان و پرند و پر نیان بچه کار انسان آید اوقات
بهزیان بگذرد و چون پهایان رسد زیان ماند زیان و
خسران نمایان اما سرگونی و بیسرو سامانی و فلاکت و ناتوانی
و مدمات و رسوائی و تنگنای زندانی و فراز دار و جانفشانی

و قربانگاه عشق ربانی این نعمت موهبت جاودانی و عزت
ابدی و مسرت و وجدانی و کام دل و جانیت طوی لمن
فازیه بشری لمن حازیه و عليكما البهاء . الابهی . ع ع

هو الابهی

ای معرصر مصائب شدیده این مصیبت وارد هر چند
رزیه عظمی و بلیه کبری بود ولی صبر و تحمل آنجناب
موهبتی از خدا آن ولد عزیز چون در اواخر ایام از جسم
لبریز حق سرمست گشت و در نهایت توجه بملکوت احدیت
بود لهذا صندوق حکم عروج داشت و وفاتش حیات ابدی
بود حال چون مرغ صبحدم در ریاض ملکوت در تیرم و نسیم
است و بر شاخسار جهان بقا در تفتی دمیدم سرمست
کاس عنایت است و مددش صهبای عفو و مغفرت تو دل
خوش دار و راضی بقضا شو انما یوفی الصابر برون اجرهم
بغیر حساب و البهاء علی کل صابر علی البلاء .

ع ع

هو الله

ای یار قدیم آنچه مرقم نموده بودی واضح و معلوم
گشت شکایت از مشقت نموده بودید آیا راحتی در این
عالم هست لا والله امواج حوادث پی در پی رسد و این
از لزم ذاتی ممکناتست و خصائص حادث و عدم انقلاب و

هم تغیر و تبدل لزوم ذاتی قدیم است نه حادث پس
 بانگونه وقایع مؤلمه اعتناء نباید نمود بلکه نظر بایست
 ملکوت احدیت گردد و نتایج در عاقبت اگر از حیثات
 پسر نتیجه مطلوبه حاصل گردد سرور اندر سرور است
 و در هر دمی هدف سهام موفور گردد و اگر چنانچه از
 وجود سودی نه حزن اندر حزنست و لایام و اوقات
 معدود و مشکوره باشد این جوهر مطلبست هذا هو الحق
 بغیر شاعر از این رباط دور چون ضرورت رحیل
 براق طاق محیشت چه سر بلند و چه پست غیر از نشسته
 دهری سرستان جام الهی رانسته دیگر است و منجد بان
 دلبر آسانی را ولی دیگر امید و ام که کل مورد ایمن
 نهوفات گردیم و مورد آثار ملکوت رب الایات و علیک التحیة
 والتاء ع

هو الله

ای یزدان پاک این بنده آستان از دل و جان جویا
 تو بود در ره محبت پیویان • رخسار بنور هدایت مسه
 تا بان بود دلش پاک و مقدس از آلودگی این جهان •
 سرست صهبای الست بود و در بنم محبت ساغر و صراحی
 بهت حال نهی هستی این جهان را بر افکند و برهنه
 و در میان جهان لامکان شتافت تا در محفل ملا • اعلی

در آید و از باده وصل و لقا سرمست گردد ای یزدان -
 مهربان • جرعه از آن صهبای رحمانی بنامش ریز تا فرح انگیز
 گردد و در مشامش مشکبیز شود • در بحر عفو و غفران مستغرق
 فرما و از انوار فضل و احسان مستشرق کن • پدر مهربانش
 را تسلی خاطر بخش و عموهای مهر جویش را از غم و اندوه
 آزاد کن • دلها را تحزیت بخش و ارواح را بمغفرت تهنیت
 فرما • تویی مهربان و تویی آمرزنده • کناهان و تویی
 خداوند مستعان • ع

هو الاهی

ای ورقه مرقنه • سلمتکم علیکم بالصبر الجمیل و علیکم
 بالصبر الجمیل آن ارواح مقدسه احباء ملکوت وجود -
 صعود نمود و آن انوار مقدسه در عالم امکان بفضای لامکان
 متصاعد گشت نفوسیکه در ظل کلمه توحید داخل از حقیقت
 هستی جهان الهی نصیب برند و ببقای ابدی فائز گردند
 این جهان فانیست که ملاحظه نمودید شهادت سم نقیب
 است و شگوش حنظل مریر • شرابش سراب است و عزت
 باهرش دلت بی حساب پس خوشا بحال نفسیکه چون طیر
 بهشتی این تقص هستی جهان پستی را در هم شکند و
 بجهان الهی پرواز نماید • محزون مباشید و دلخون -
 منشینید که اگر بحقیقت حال متوفین اطلاع یابید قسم

بجمال قدم که نهایت فرج و سرور حاصل نمائید زیرا در
رضه مبارکه شفاعت شد و طلب مغفرت ع

هو الاهی

ای ورقه طیبه مطمئنه اگر چه بحرقت هجران و
ندت حرمان مبتلا شدی ولی ناله مکن و مویه منما چه کمان
شفاق جمال بیمثال بگلستان الهی شتافت و بمقعد صدق
مد ملک مقتدر صعود نمود و از مکامن فانیه بحدائق باقیه
مرج کرد و از صنایع خاکدان نجات یافت و رفیق اعلی
شافت و از ظلمت هجران و کربت حرمان خلاص شد و
بدروس وصال واصل گشت کائنات فوز عظیم را ازید ساقی
هابت کشید و شاهد لطف قدیم را از آثار حدائق موهبت
همید در چمنستان بوستان الهی چون بطیر قدس بر اعلی
فرد حدیقه انس باید ع نغمات و الطاف الحان بمحاسن
و نعت و شکرانه نعم حق لا یموت مشغول است طوسی
له و حسن مآب بلسان حال میفرماید یا لیت قومی یعلمون

ع

هو الله

ای یاران رحمانی عبدالبهاء هر چند شبانگاه است ولی
معمای ملکوت الهی است یعنی انوار ساطع است و وجوه
جامع نفر قدیم جمال ابهی ندیم هر قلب سلیم است و -

تجلی مجلی طور همدم هر ثابت مستقیم ندای جانفزای
جمال قدم از جهان غیب گوش زد هر پاک حبیب است و
بشارات و اشاراتش بخشش فیض لا رب صیت عظمتش شهره
آفاق است و صوت مرغان چمنستان حقیقتش روح بخش اهل
اشراق پس باید گل نعره بر افرازیم و ولوله در این
جهان فانی بقوه الاهی اندازیم تا حیات جاودانی در
این جهان فانی رخ بکشاید و موهبت آسمانی تجلی
بنماید و فیض ابدی جنت ابهی جهانرا بیاراید خمودت
تا چند و خاموشی تاکی شعله نورانیه نار موقده الاهی
در قطب آفاق بلند است و شمع روشن هدی شاهدان چمن
اگر از هوارت این شعله الهیه نیفروریم بچه آتش جانسوزی
افروخته کردیم اگر از این صهبای خمخانه الاهی سرمست
نگردیم از چه باده پر نشسته قدح بدست گیریم و اگر در
مخمل تحلی باده خلر روحانی در ساغر رحمانی نیندازیم
در چه بزنی پر جوش و خروش کردیم ای یاران الهی بانگ
بانگ جمال ابها است از ملکوت غیب و آهنگ آهنگ ملا اعلی
در وجد و طرب آئید و در جذب و وله که عبدالبهاء اسیر
زنجیر سجن یوسفی شده تا در بازار بندگی رخ بر افروزد
و در مصر عبودیت تاج بلا بر سر نهد و طوق موهبت کبری
در گردن اندازد ها بشری ها بشری ها اهل طرب بشری

هو الله (☆)

ای یاران عبدالبهاء نفوس مقدّسی از احبّا با سرور
 بیمنتها بمشهد فدا شتافتند و علم شهادت کبری افرختند
 و لوله‌ئی در آفاق انداختند و قلوب صافیّه را بنار احتراق
 گذاختند دفتر عشق گشودند و طفرای سلطنت ابدیّه
 نمودند و منشور عزت الهیه تلاوت فرمودند و بخون خویش
 صفحات آفاق را بآیات عبودیت مرقم نمودند و گوی سبقت
 از میدان موهبت ریودند اما مایید چاره‌ئیم افتاده‌ئیم
 یکاره‌ئیم آشفتمیم آلوده‌ئیم افسردیمیم که از ایسن
 میدان باز مانده‌ئیم آنان از حیث امکان تا قطب لامکان
 پرواز نمودند و یا طیر قدس در ملکوت ابهی دمساز گشتند
 و باوازلند یا لیسّه قومی یحلمون فریاد برآوردند و
 مادر این جهان تنگ و تاریک اسیر آب و رنکیم و مشغول
 بخشن بینکانه و خویش آن چه موهبتی و این چه محفّتی
 آن چه اوجیست و این چه حسیّی آن چه
 طبعی و این چه سنجینی آن چه عالم نورانی و این
 چه جهان ظلمانی فاعتروا یا اولی الا بصر انتبهوا یا
 اولی الا لباب افکروا یا اولی الافکار وعلیکم التحیة
 والثناء ع

ای یادگارهای آن نفس مقدّس مبارک جناب منّی حضرت
 مقصود الحمد لله بمقصود رسیدند و ندای ربّ و دود
 شنیدند و بجمال موعود گرویدند و ظلّ مدود دیدند
 و ب مقام محمود رسیدند و چون پرواز ملکوت راز کردند از
 ملاّ اعلیٰ ندای هلمّ و تعال شنیدند لهذا باید آن
 یاران عبدالبهاء بشکرانه جمال ابهی زبان کشایند که
 بچنین فیضی موفق و بچنان فوزی مومید شدند آن طیر
 حدیقه وفا بگلشن ملکوت ابهی پرواز نمود و در حظائر قدس
 با اهل بها همد م و همراز گشت حال شما باید حدیقه
 انیقه ا و را باغبانی کنید و گشت زار محبتش را آبیاری
 فرمائید تا شمع آمال در شبستان وفا روشن گردد و سبب
 روح و ریحان در ملکوت رحمان شود و هر چند آن نفس
 زکیّه غائب و پنهان شد الحمد لله شما را در این جهان
 فانی باقی و یادگار گذاشت تا پی او گیرید ره او پوئید
 و مقصد او جوئید و ثنای او کوئید زیرا نفعه‌ئی از گلشن
 جان و دلش و زید و شمارا بیدار کرد و هشیار نمود و از
 نفس و هوای ببری و بیزار فرمود باری امید عبدالبهاء چنین
 است نه اخلاف سبب عزّت اسلاف کردند و ابنا شکوفه
 باغ آمال آباء شوند من هر دم بکمال انابه و زاری و آرزو

و پیفراری طلب شمول الطاف کم و ظهور موهبت اسلاف
در اخلاف خواهم و یقین است که این دعا در بارگاه
گهرا^۱ مقبول و مستجاب گردد و علیکم التحية والثناء •

عع

هو الله

ای منسوب آن نفس مطمئنه^۲ راضیه^۳ موضیه^۴ این مصیبت
هاله قلوب عموم را پر خون نمود و جان و دل یاران را
بجز و حسرت پی پایان انداخت هر چشمی گریان است
و هر دلی بریان جمیع^۵ احببا^۶ علی الخصوص^۷ عبدالبهاء^۸
نهایت تعلق را با و داشت ولی وقوع این مصیبت را
حکمت بالفه^۹ مستور و مکنون هر حیاتی را عاقبت موتی
و هربقائی را فنائی این جام بجهت کل سرشار است و
هر نفس عاقبت از جرعه^{۱۰}ی سرمست گردد و جهان دیگر
شاید و حکمت الهی چنین اقتضا نماید فی الحقیقه عین
صابت است و اعظم موهبت چنانکه غیبت از عالم رحم
و دخول در این عالم از توفیقات صمدانیه^{۱۱} است و همچنین
خرج از این جهان و دخول در جهان جانان از اعظم
مواهب حضرت رحمن و غایت تصوای روحانیان و مقصود
از حیات در این عالم دنیا آن است که انسان اکتساب
کمال ابدی نماید و روی بنور ایمان روشن نماید از عین

یقین نوشد و ملکوت الهی پی برد و اکتساب فضائل عالم
انسانی نماید و برضای الهی موفق شود آن بزرگوار -
الحمد لله بجمیع این مواهب فائز پس از آن بقاراد رایسن
جهان لیزوی نه الله حسن خاتمه اعظم موهبت حضرت
رحمانیست و الحمد لله بآن فائز گردید جمیع متعلقین
آن درگاه کبریا را از قبل من تسلی^{۱۲} دید و نوازش کیست
مبادا مایوس باشند و نوید کردند امید کل بخداوند مهرا^{۱۳}
نظر بخدمات مشکوره^{۱۴} آنمقرب^{۱۵} درگاه کبریا^{۱۶} شما در مقام
ارمقور گردیدید فایهی شکر الله علی هذا الفضل العظیم
قدر این موهبت را بدان و علیک البهاء^{۱۷} الایهی •

عع

هو الایهی

ای شیدای روی دلجوی حق این کره^{۱۸} خاک آشیان
مرغ خاکی و پرند^{۱۹} ظلمانیست لهذا پرندگان حدائق
الهی آشیان در این خرابه^{۲۰} دیرینه ننمایند و منزل و ماوی
در این گلخن فانی نخواهند بلکه در کل اوقات اشتیاق
گلشن رحمانی نمایند و آرزوی لانه در شاخسار کنند از قفس
ناسوت نجات طلبند و در فضای دلکشای جبروت حیات
جویند علی الخصوص^{۲۱} بآن ظیور حدیقه^{۲۲} وفا که بگلستان ایهی
پرواز نمود و ریاض^{۲۳} قدس بر فروع سدره^{۲۴} منتهی آشیانه

ساخت دیگر شما اگر از این مصیبت محزون و دلخون -
 هستید او در نهایت سرور و حیر در جوار رحمت کبری
 بنهیل و تسبیح و تقدیس مشغول رب ادخل الورقة
 الزكية الطاهرة فی حدائق توحیدك وجنة تقدیسك انك
 انت الغفور العطوف الرحیم . ع

هو الله

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم
 است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر
 منکر و سنوحت مقدسه در فیض مظهر رحمت صرف است و
 موهبت بخت و نورانیت جهان و جهانیان ائتلاف و التیام
 است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی
 و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت آزادی و فرزانی
 جمال مبارك میفرماید همه باریکدارید و برگ یکشاخسار
 عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و
 انار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه
 و در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت
 منوط بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر را در نهایت قوت
 نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند پس احبای الهی
 باید در عالم وجود رحمت رب و دود گردند و موهبت
 طبع غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و

شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر
 باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و
 اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند
 جمیع من علی الارض را دوست انکارند و اغیار را یار دانند و
 بیگانه را آشنا شمرد و بقیدی مقید نباشند بلکه از هر
 بندی آزاد گردند الیم مقرب درگاه کبریا نفسی است که
 جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مبذول دارد حتی ستمگر
 و بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود -
 اینست و صایای جمال مبارك اینست نمایح اسم اعظم
 ای یاران عزیز جهان در جنگ وجدالست و نوع انسان
 در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و -
 نورانیت وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز
 نموده و با یکدیگر چنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که
 زیر و زبر است هزاران خانمانست که بیسرو سامانست
 در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب وجدال -
 آغشته بخاک و خونست و خیمه سعادت و حیات منکوس و سر
 نگون سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و
 یفته انگیزی مباهات نمایند یکی گوید که من شمشیر بر
 رقاب امتی آختم و دیگری گوید ملکتی با خاک یکسان -
 ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم اینست مدار

فخر و مباهات بین نزع بشر * در جمیع جهات دوستی و راستی
 مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح * منادی صلح و صلاح و
 محبت و سلام آیین جمال مبارکست که در قطب امکان خیمه
 زده و اقوام را دعوت مینماید * پس ای یاران الهی قدر این
 آئین نازنین بدانید * و موجب آن حرکت و سلوک فرمائید و
 سیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید * آهنگ
 ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای رب و دود منتشر نمائید
 تا جهان جهان دیگر شود * و عالم ظلمانی منور گردد و جسد
 مرده خلق حیات تازه جوید * هر نفسی بنفس رحمانی حیا
 ابدیه طلبد * این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی
 گردد * و این عزت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب
 زائل و فانی شود * خلق را بخدا بخوانید و نفوس را برورش و سلو
 ملاء اعلی دعوت کنید * یتیمان را پدر مهربان گردید و
 بیچارگان را ملجاء و پناه شوید * فقیرانرا کنز غنا گردید و
 مریضانرا درمان و شفا * معین در مظلومی باشید و مجیر هر
 محرم * در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید
 و با عراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید
 و اعتنا نکنید * بالعکس معامله نمائید * و بحقیقت مهربان
 باشید نه بظاهر و صورت * هر نفسی از احبای الهی باید فکر
 را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار *

بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفسی برساند و سبب تحسین
 اخلاق گردد و تعدیل افکار * تا نور هدایت تابد و موهبت
 حضرت رحمانی احاطه نماید * محبت نور است در هر خانه
 بتابد و هدایت ظلمت است در هر کاشانه لا ننماید ای احبای
 الهی همتی بنمائید که این ظلمت یکنی زائل گردد تا سونپهان
 آشکار شود و حقائق اشیا مشهود و بیان گردد * ع

هو الله

ای نفوس مبارکه در دانه تا در آغوش صدقشت درخشندگی
 و لطافتش مجهول * همچنین گوهر درخشنده هدایت کبری
 تا در آغوش صدق دنیا است مبهم و مستور و مکنون در دانه
 وقتی رونق بازار گردد که از حبس صدق آزاد شود * همچنین
 جواهر هدایت کبری رونق و لطافتش بعد از صعود روح از این
 قالب ضعیف تاریک بقضای عالم بالا * اما حال معلم نیست
 که گوهر هدایت چه قدر گرانبهاست آنوقت معلم و آشکار
 گردد پس شما بستایش و نیایش خداوند آفرینش پردازید که
 چنین لثالی بهره و نصیب شد و چنین در شاهواری زیب و
 زینت صد روگشت * و لیکم البهاه الابی * (عبدالبهاس)

هو الابی

ای بندگان آستان جمال ابی حمد خدا را که بحر -
 الطاف پریم جانست و میل فیض و احسان در جریان صبح

منابت مشرق است و ذکوب رحمت شارق ابر فضل در فیضان است و
چشمه جود در نبعان فلك تقدیس بنجم توحید مزین است و
اوج تفرید بشهاب تجرید منور آفاق احداق با شراق الطاف
روشن است و اطراف امکان به بوب نسیم احسان رشك لاله زار
و بمن طبقات نور از غیب ملكوت متابع الظهور و آیات حبر راز
بیت محمور متواتر انزول هاتف جهان پنهان و فروشته عالم نهان
از ملكوت یزدان ندایمینماید و صدایش بگوش جان میرسد که ای
سرکشگان بادیه هجران افسرده مباشید آزرده مباشید پژمرده
بمانید این فرقت بوصلت ابدی سرمدی در جهان ابدی تبدیل
نردد و این حرمان بدخول در جنت رضوان منتهی شود و کل در
ملكوت در محفل لاهوت در آئید ع

هوایابی (۵)

ای گلهای گلشن محبت الله وای سراجهای روشن انجمن
معرفت الله علینم نفعات الله و اشرق آفاق قلوبم ببهاء الله
نما امواج بحر عرفانید و افواج میدان ایقان نجم فلك رحمتید
در جم براهل ضلالت حدائق وجود را سحاب رحمتید و حقائق
موجود را فیوض احدیت در لوح منشر امکان آیات توحیدید
و در صحن مشید آیات رب مجید در گلزار الهی گل وریحانید
در گلستان معنوی ببلبلان نالان طیر و اوج عرفانید و شاهباز
سلط حضرت رحمان پس چرا مخمود و خاموشید و افسرده و

مدهوش چون برق بدرخشید و چون بحر بخروشید و چون شمع
برافروزید و چون نسائم الهی بوزید و چون نفحات مشک جان
و فوائح ریاض رحمن مشام اهل عرفان را معطر نمائید و چون
انوار ساطعه از آفتاب حقیقی قلوب اهل عالم را منور کیسید
نسیم حیاتید و شمیم عرار حدیقه نجات مردگان را جان بخشید و
خفتگان را هوشیار و بیدار کنید در ظلمت امکان شعله نورانی
باشید و در بادیه گمراهی چشمه حیات و هدایت ربانی وقت
همت و خدمت است و زمان شعله و حرارت تا زمان از دست
نرفته است این فرصت را غنیمت شمرد و این وسعت را اعظم
نعمت عنقریب این چند روزه عمر فانی بسر آید و بادست تهی
بحفره خاموشی در آئیم پس باید دل بجمال مبین بندیم و
تمسك بحبل متین جوئیم و کمر خدمت بر بندیم و آتش از عشق
برافروزیم و از حواری محبت الله بسوزیم و زیان بگشائیم و آتش
بقلب امکان زنیم و جنود ظلمت را بانوار هدایت معدوم کنیم و
در میدان جانفشانی در سبیل الله جانفشانی کنیم و گنج
آستین معرفت الله را بر سر اهل عالم بیفشانیم و با سیف قاطع
لسان و سهام نافذ عرفان بنمود نفس و هوا را شکست دهیم و
بمشهد قداب ویم و بقربانگاه حق بشتاییم و با طبل و علم
آهنگ ملا اعلی و ملكوت ابی نائیم فطرن للعالمین

ای ناظر بمنظر اکبر حکایت کنند اسکندر رومی جهانگشا
بود و کشورستان و چون از فتوح ایران و توران و چین و هندوستان
طبل رجوع بکوفت و با حشمتی بی پایان توجه بوطن ماء لوف -
سود در شهر زر چراغ عاقبت خوا موش شد و شتر جهت پرده -
ظلمت فرا گرفت و صبح آخرت نمایان شد و انایان بر جنازه او
جمع شدند و انجمن ماتم تا سوس نمودند هر کس تعزیت نمود و
در مقام تاسف لیلی گشود از جمله شخصی از هوشمندان برخاست
و در مقابل نعره بایستاد و گفت سبحان الله این شخص کمان
چند کملک الملوک است حال ثابت و محقق گشت که عبد ملوک است
و بگری گفت سبحان الله دیروز این پادشاه غیر را هفت اقلیم
هست گنجایش نداشت امروز در شبی از زمین گنجایش یافت
باری اگر سلطنت باقیه جوئی در جهان الهی اسکندری جوو
الملك الملوكی خواهی در ظل فقر و درویشی در سبیل الهی
فرای ناز و القرنین جهان جاودانی کردی ع ع

هوالله

ای سر مست پیمانه پیمان نوع انسان در این جهان کلاو
پایه پیماند می بین می بنیان زیرا بنیاد هستی در
این خاکدان بر نیستی وستی نهاده چگونه قرار یابد و استقرار
پدید در قرآن علی شفا جوف ها میفرماید چگونه این بنیان را

بنیادی ماند هیسات هیسات و تبینون بکل ریح آیه تعبشون
و تتخذ و نهامصانع لحکم تخلدون یعنی بر هر بلندی بنیانی
بلند منمائید و از برای خود کشتک و مینوی قرار دهید که شاید
بایند بهمانند ملاحظه فرما کمنو و ایوان پیشینیان چگونه ویران
گردید و مانند سراب بیایان مفقود معدوم و پنهان شد پس
باید بنیاد را بر صخره گذارد و اساس را محکم کرد تا بنیان بیایان
باقی و برقرار گردد و این واضح و آشکار است که این جهان
بنگاه دیوان است و اساسش ریاضت است البته اهل دانش
و هوش دل بآب و گل ندهند بلکه تاسیس قصر مشید کنند و رجل
رشید جویند و مرکب شدید پناه برند آن یار مهربان بایسد
چنان شعلهئی زند که حرارتش آن صفحات را جبال فاران کند
و فوران آتش عشق بعنان آسمان رسد الهی و رجائی آید
عبدك هذا و شیده حتی یتم علی تبلیغ امرك و اعلاء ذكرك
و ایقاد نار محبتك و نشر انفاس طیب معرفتك فی تلك الجهات
الشارعة الارحاء رب رب نحن ضعفاء و انت القوی المتین و
نحن فقراء و انت الكثر العظیم و نحن اذلاء و انت العزيز
القدیر آید ناعلی خدمتك و وفقنا علی عبودیتك و اجعلنا من
عبادك الصالحین و اوقد فی افئدة تنانیران الوجد و الاشواق فی
سبیل نیر الافاق شوقا الیک و توقا الی باب احدیتك انك انت
الکریم العزیز الوهاب ع ع

هوالله

ای کنیز عزیز جمال ابهی محزون مباشر منعم مگسرد
 لکن منشین این جهان فانی لایق تکدر و تأسف و تحسّر
 مانند سراب بزموجست ولی آبی در میان نه و بمشابه صورت در
 برابست ولی وجودی موجود نه بحرا و هام است موج میزند باید
 دل بکلی منقطع گردد تا راحت و آسایش ریافت با وجود ایسن
 ایدرام که حال دگرگون گردد و فی الجمله راحت دل و جان
 حاصل شود شدت مبدل بر خاشود و عسرت منقلب بر راحت و سوا
 زده و رفتن باب راحت کبری خواهی بتبلیخ امرالله پردازد و
 شرف نجات الله کن چون مشغول باین امر جلیل شوی دل و
 جان از هر قبیل همم و غم راحت یابد و سروری حاصل گردد
 که انی غم ندارد از خدا خواهم که فرزند دلیند را محفوظ و
 امن بدارد و عليك التحيّة والثناء ع

هوالله

ای بنده جمال ابهی آنچه نگاشتی و مقصود داشتی
 مشهود و مکشوف شد فی الحقیقه انسان باید بوقایم نماید
 کبر و استقامت بنماید علی الخصوص بقرین و همنشین خوش
 همم و ندیم خود زیرا حقوق در بین این دو قدیم و محکم و
 حق است و انسان آنچه بکوشد از عهد اکمال بر نیاید ولی
 اگر امان قصر نشاید تلاوت مناجات ترتیل آیات و طلب

عقران خطیئات سبب غفو قصور است و علو درجات مؤمنین و
 مؤمنات و چون در این عالم ضعیف طبیعت و مقتضای بشریت
 حجاب و نقاب است و چون روح انسانی بجهان الهی
 بشتابد عالم انوار است و مقتضای انوار کشف آثار و هتک استار
 پرده برافتد و حقیقت جلوه نماید ارواح مؤمنین احیای الهی
 را بمقتضای جهان روحانی دیدار آید و وصلت سرمدی
 حاصل گردد مکتوبی بجناب شیخ مرقم شد در جوقست برسا
 و فرماید از اجتناب و نفور غم مخور عنقریب جمیع خویش و
 پیوند تا جهان باقی بوجود تو مفتخر و متباهی گردند و ترا سر
 سلسله آن خانمان و دودمان شمرند زیرا ما چون بدین دیار
 آمدم ملاحظه شد که جمیع بزرگان این اقلیم و سروران کشور
 از سلاله نفوس هستند که بحضور حضرت رسول روحی
 القدا رسیدند یعنی اغلب بزرگان سلکت از بخاندان انصار و
 مهاجرانند که مسلسل این دودمان از عهد حضرت رسول علیه
 السلام تا این زمان سروری کشور داشتند و از اعیان مملکت
 بودند و به نسبت یکی ازندگان آستان افتخار نمایند مثلاً
 گویند که ما از سلاله حذیفه یمانی و یا انیکه از دودمان اویس
 قرنی هستیم و افتخار هانمایند و هر یک برتری جویند و فی الحقیقه
 از سایرین ممتازند هر چند اویس ساریان بود ولی بایمان و
 ایقان در یم ظهور چنین مقام پیدا نمود که بعد از هزار و

بعد سال ساله اثر ممتاز و مفتخرند و در این در اسم اعظم
 بودند و هیکل مکرم صد درجه اعظم است ولی حال معلوم
 نیست چنانکه در دوره سابق در بدایت مجهول بود عنقریب
 واضح گردد و عم آسم مانند ابی لهب ثبت یداشود و در
 تعب افتد و حلال الحطب گردد و لکن ساله هاشمی عزیز
 در جهان شود و لیک التحیه و الثناء ع ع

هوالا بهی

ای طالب رضای الهی در حدیث است من لم یرض بقضائی
 لطلب ربا سوائی رضای بقضایارت از این است که در راه
 خدا در بلائی را بجان و دل بجوئی و هر مصیبتی را بکمال
 سرور تحمل نمائی سم نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر
 هلاهل را چون عسل مصفی بطلی زیرا این بلایا اگر چه
 سخت ولی ثمر شیرین دارد و خلوت بی منتها بخشد -
 است معنی من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا سوائی
 و البها علیک ع ع

هوالا بهی

ای مؤمن بآیات الله و ثمره آن شجره محبت الله مصیبت
 گری در زیره عظمی هر حزنی را سرور نمود و هر مانعی را -
 نادمانی کرد حسرات را جذبات نمود و مصیبات را طریق
 نجات کرد زیرا از برای قوت و موت و صعود و عروج احدی

اهمیتی نماند و تا تیری باقی نگذاشت چون آفتاب انور
 غروب نمود اگر شعاعی صعود نماید تا تیری نکند و چون
 بحر اعظم غائب شود فراق قطره و لوله نیندازد و ثانی آنکه
 موت سبب نجات از مفارقت فراق است و سبب ورود در حدائق
 وصال باعث خلاصی از تنگنای خاکدان فانی و علت طیران
 بقضای پرکشایش جهان الهی و البها علیک ع ع

هوالله

بخشنده یزدانا این بندگان آزاره گان بودند و این
 جانهای تابان بنور هدایت روشن و درخشنده گشتند
 جامی سرشار از باده محبت نوشیدند و اسراری بی پایان
 از اوتار معرفت شنیدند دل بتوبستند و از دام بیگانگی
 جستند و بیگانگی توپیوستند این نفوس نفیسه را انیس -
 لاهوتیان فرما و در حلقه خاصان درآر و در خلوتگاه عالم
 بالا محرم اسرار کن و مستغرق بحر انوار فرما توئی بخشنده
 و درخشنده و مهربان عبدالبها عباس

هوالله

ای امة الله قرین محترم ازید ساقی عنایت شریکست
 شهادت نوشید و قربانگاه عشق بشتافت و مال و جان و
 جانفشانی نمود اگر در این جهان فانی بود تا بحال یقین
 کوس رحلت میکوفت و در بستر بیماری مدتی صدمه و زحمت

هکشید تا این قالب خاکی را تخلیه مینمود لکن حال ماند
سرسبی درگلشن شهادت کبری درملاء اعلی درنهایت
طراوت ولطافت میبالد و مشمول عفو و مغفرت حضرت پروردگار
شده است پس شکر کن که آن بصیر درمدت حیات خاطری
ننازد و کلمه بی بر زبان نراند که دلی مگدر شود و همواره
همیچ خلق مهربان بود و کل بشر را بجان و دل خدمت
میکرد عاقبت این حسن نیت او را برتبه شهادت رساند
و موهبت کبری فائز کرد این قضیه سزاوار شکرانیت است
پس حمد کن خدا را که آن خاندان و دودمان را الهی الابد
بنین منقبتی برگذار گذاشت.